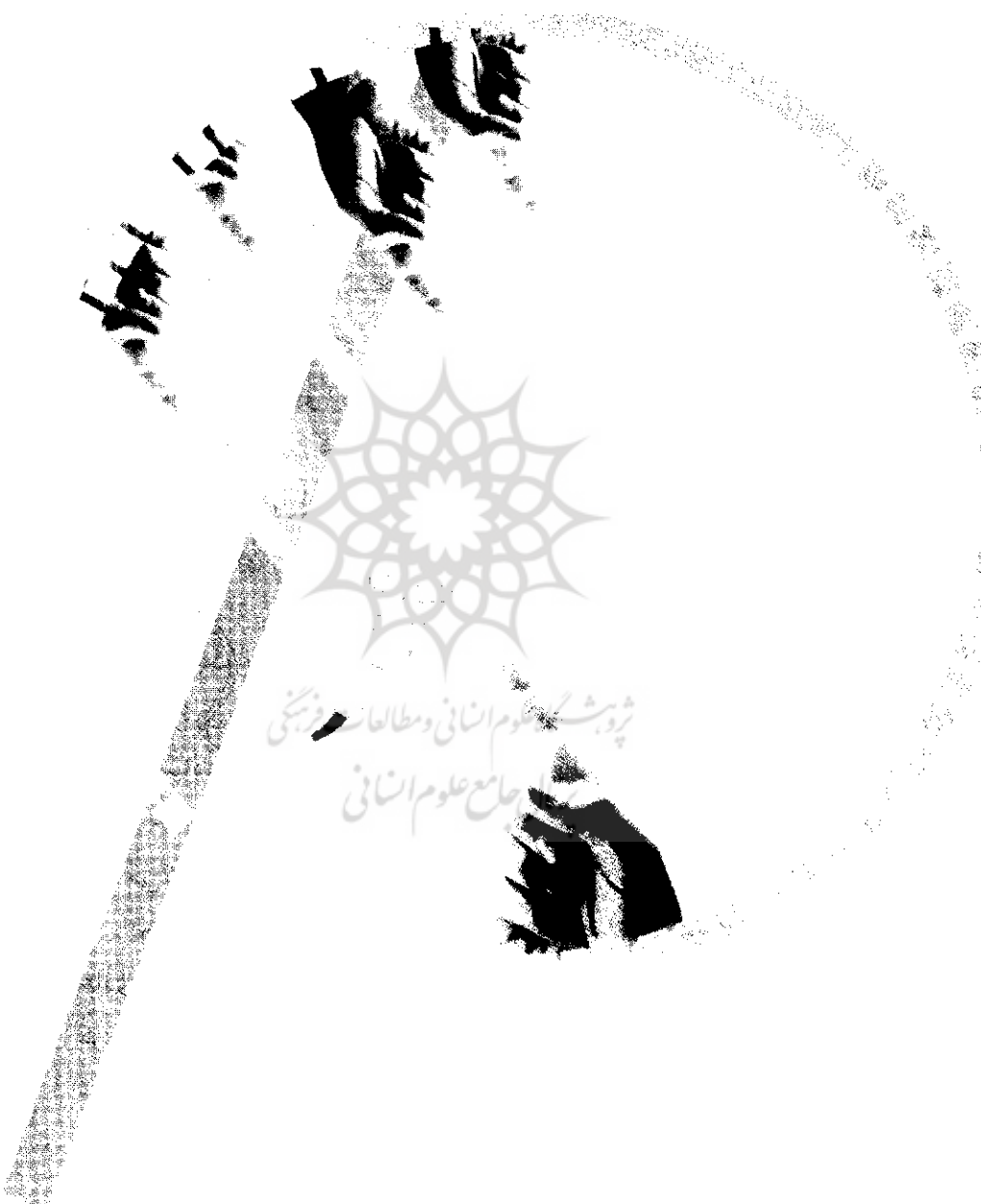


# وجوه تفسیری الحیاة

(تفسیر موضوعی، تفسیر مآثور)

و تفسیر عصری)

در گفت و گو با محمد عبدالمبین



پژوهش در علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جامع علوم انسانی

● مؤلفان سالیان سال برای تهیه طرح و تدوین چنین موسوعه‌ای وقت صرف کرده‌اند و سپس برای به ثمر رساندن آن، زحمتهایی کشیده‌اند که بی‌دریغ، فراوان، شبانه روزی، و با اخلاص بوده است.

بیانات: همان طور که مستحضرید، درباره‌ی کتاب الحیاة، قرار است ان شاء الله فصلنامه بیانات، شناخت نامه‌ای منتشر کند که به معرفی این کتاب ارزشمند و ویژگی‌های آن، و نیز ویژگی‌های مؤلفان آن بپردازد؛ اعم از سیر تدوین و کارهایی که درباره‌ی الحیاة شده تا به صورت فعلی درآید، چه از نظر ظاهری و چه از نظر محتوایی (بویژه از نظر محتوایی) و اینکه چه اهدافی را پی‌گیری می‌کردند و... از این رو نخست می‌خواهیم بدانیم این کتاب، با توجه به زحمات چندین ساله‌ای که مؤلفان دانشمند و اندیشمند آن، یعنی آقایان حکیمی و بخصوص استاد محمد رضا حکیمی متحمل شده‌اند، چه علل و عواملی باعث شده است که این کتاب، کم‌تر شناخته شود و کم‌تر در اجتماع مطرح گردد.

\* واقعیت این است که کتاب الحیاة در میان نگاشته‌ها و کتابهای معاصر، از جایگاه بالاتر و برتری برخوردار است و جای دارد که درباره‌ی آن تحقیقات مفصلی انجام یابد تا مبانی و مبادی مباحث آن مورد کاوش و دقت قرار گیرد. به ویژه برای کسانی که در زمینه قرآن و حدیث کار می‌کنند؛ چون این کتاب، خصوصیتی دارد که آن را از دیگر کتابها جدا می‌کند.

نخستین خصوصیت آن، این است که به اصطلاح، نوشته‌ای آکادمیک و پژوهشی عادی نیست. مؤلفان سالیان سال برای تهیه طرح و تدوین چنین موسوعه‌ای وقت صرف کرده‌اند و سپس برای به ثمر رساندن آن، زحمتهایی کشیده‌اند که بی‌دریغ، فراوان، شبانه روزی، و با اخلاص بوده است. غیر از این دو مرحله، در مرحله‌ی سوم، یک کار جمعی ارائه داده‌اند و کار جمعی نسبت به کارهای فردی، دارای فضای پژوهشی قوی‌تری است.

امتیاز کارهای جمعی، در واقع مانند امتیاز خود جمع نسبت به فرد است؛ همان طور که یک جمع می تواند کارهایی انجام دهد که یک فرد نمی تواند انجام دهد.

با این توصیفها و امتیازاتی که الحیة از نظر زیر بنایی و مبنایی دارد، واقعاً بزرگ ترین سؤال این است که چرا آن طور که بایسته و شایسته است، مطرح نیست؟

عوامل مختلفی در این مطلب دخالت دارد. نخست اینکه از قدیم هم گفته اند: یکی از بزرگ ترین حجابها، حجاب معاصرت است. هم عصر بودن موجب می شود که دیگران به کارخودشان و به کار گذشتگان مشغول باشند و نتوانند قله های دانش و بینش و ارزش های موجود را ببینند و به آنها بپردازند و به دیگران معرفی کنند. این بلای عامی است که دامنگیر بسیاری از دانشمندان گذشته و حال بوده است. تا شخصی زنده است، چندان به او نمی پردازند و همین که از دنیا می رود، معلوم می شود فضایل بسیاری داشته که اتفاقاً به حق هم هست.

علت دوم از علل شناخته شدن یک فرد یا افراد یا کتاب، تبلیغات است. تبلیغات و هزینه کردن برای آن، موجب شناخته شدن است و کسانی که با این آقایان آشنایی دارند، می دانند که اینها مطلقاً از تبلیغ به معنای منفی و از خود تعریف کردن و خودستایی کردن به دور هستند. تا آنجا که حتی از تعریف کتاب خودشان که به اسم آنان است نیز پرهیز دارند. پس مسئله دوم، نبود تبلیغات صحیح نسبت به این کتاب است.

سومین عاملی که سبب می شود کاری آن طور که بایسته است، طرح نشود، بزرگی طرح است. اگر حرفی و یا طرحی خیلی بزرگ و گسترده باشد، باعث می شود که دیگران کم تر به آن توجه کنند؛ زیرا انسان نوعاً به کارهای ساده و دم دستی بیشتر توجه می کند تا طرح های بلند مدت و دارای به اصطلاح درجات بالا.

واقعیت این است که الحیة از چنین طرحی برخوردار است. طرحی که پشتوانه بسیار فکری، تجربی و مطالعاتی داشته و در قالب اندیشه هرکس نمی گنجد؛ از این رو ناشناخته مانده است.

مسئله چهارم این است که گاهی روی آوری به کتابها و طرحها به خاطر مسائل اقتصادی و سود مادی است. اگر به طرح الحیة توجه شود، مجموعاً انسان را به یک اسلام خالص و ناب دعوت می کند و به اینکه انسان هایی که پیش رو جامعه هستند، باید دارای زهد و قناعت و متوجه به فقرا، درماندگان و مساکین باشند.

کسی که دنبال این کتاب باشد، سود مادی و اقتصادی نمی‌برد. به همین دلیل، در برخی از کشورها که می‌خواستند این کتاب را چاپ کنند، وقتی در ممیزی آنجا برآورد کردند، به این نتیجه رسیدند که این کتاب چاپ نشود؛ چون مانند شیرینی است که به سرمایه‌داری حمله می‌کند. کتابی که مانند شیر به سرمایه‌دارها حمله کند، باعث می‌شود در آن کشور چاپ نشود و وقتی چاپ نشود، شناخته نمی‌شود. پس نبود سود مالی و اقتصادی، بلکه درست کردن زحمت برای جباران ثروت و نظایر آنان، یکی از عللی است که می‌تواند باعث شناخته نشدن کتاب باشد.

● در برخی از کشورها که می‌خواستند این کتاب را چاپ کنند، وقتی در ممیزی آنجا برآورد کردند، به این نتیجه رسیدند که این کتاب چاپ نشود، چون مانند شیرینی است که به سرمایه‌داری حمله می‌کند.

مطلب بعدی این است که مؤلفان این کتاب، پایبند به اصولی می‌باشند. و دور از خرافات و تحجر و دنیاپرستی حرکت می‌کنند و با مریدداری و سرسازش داشتن با باطل، سازگاری ندارند. بنابر این، وقتی کسی با خرافات سرسازشی نداشت، با دنیا پرستان مال دوستان، برخاست و نشست نداشت، خود به خود، این حق پرستی و تکیه روی اصول، یکی از موجبات به فراموشی سپردن این کتاب از سوی کسانی که خودشان سود پرست، مال پرست، دنیا پرست، شهوت پرست و... هستند می‌شود و این کتاب به مذاق آنها خوش نمی‌آید و اکثریت جوامع را اینها تشکیل می‌دهند.

بنابر این، به نظر می‌رسد که خود این ناشناخته بودن، دلیل بزرگی طرح و راه حقی است که در این کتاب دیده می‌شود. لذا می‌بینیم که بسیاری از شناخت این کتاب، محرومند؛ با اینکه جا دارد این کتاب به مثابه تفسیری بی‌بدیل و بی‌نظیر از قرآن معرفی شود و جا داشت که دهها و بلکه صدها پایان‌نامه‌ی تحقیقاتی درباره‌ی مبانی، ارزشها، اصول و روشی که در این کتاب به کار برده شده، نوشته شود.

علت ششم که زمینه‌اش همین علت پنجم است، دست برنداشتن نویسندگان الحیاة از اصول، و عدم سازش آن‌ها است با افرادی که به این‌ها معتقد نیستند. زیرا نوعاً افرادی

که شناخته می‌شود، خودشان از خودشان تعریف می‌کند. و مؤلفان الحیة ایستادگی که روی اصول می‌کنند و سرسازش با کسی ندارند، موجب می‌شود که در زندگی انفرادی، زحماتی را متحمل شوند، قناعت، ساده‌زیستی، دور از امور مادی، و در یک گوشه‌ای زندگی کنند و این باعث می‌شود، دیگرانی که در میدان‌ها فعال هستند، چون سودی در این کار ندارند، روی این کار تبلیغ نکنند و این کار بصورتی که درخور است منتشر نشود.

### ● الحیة یک کتاب تفسیری چند

بعدی است. یعنی نه یک

تفسیر با یک روش، بلکه

جنبه‌های متعدد تفسیری را

در خود جای داده و جنبه‌های

تفسیری و روشهای تفسیری

آن هم تکرار روشهای گذشته

نیست و می‌توان گفت که

چندین روش تفسیری نو در

الحیة وجود دارد.

بینات: اکنون سؤال این است که با این خصوصیات آیا الحیة یک کتاب تفسیری است یا یک کتاب حدیثی چون بعضی معتقدند که این یک کتاب حدیثی است؛ زیرا بیشتر از احادیث استفاده شده و برخی هم می‌گویند آن احادیث، زمینه‌ای شده برای تفسیر آیات قرآن، و کتاب، تفسیری است.

\* واقعیت این است که ما با تحقیقاتی که در الحیة انجام دادیم و با برداشتی که از تفسیر داریم و با مطرح کردن این نظر با برخی از صاحب نظران و مفسران، به حق دریافتم که الحیة یک کتاب تفسیری چند بعدی است. یعنی نه یک تفسیر با یک روش، بلکه جنبه‌های متعدد تفسیری را در خود جای داده و جنبه‌های تفسیری و روشهای تفسیری آن هم تکرار روشهای گذشته نیست و می‌توان گفت که چندین روش تفسیری نو در الحیة

وجود دارد. پس نه تنها تفسیر است، بلکه جنبه های نو و پرداخته نشده از تفاسیر را نیز در خود دارد. پس اگر بیّنات بتواند این جنبه ها را برای دیگران بگشاید، قدم بلندی برداشته است؛ هم در معرفی آن روشها و هم در معرفی الحیة که آن روشها را به کار برده است.

**بیّنات: سؤال ما هم همین است که الحیة چه نوع تفسیری است؟** اجمالاً فرمودید: هم تفسیر ماثور است، هم تفسیر موضوعی است و هم تفسیری است که به مقصد آیات پرداخته است. اکنون برای روشن شدن این موضوع، بیشتر توضیح بفرمایید که اگر تفسیر موضوعی است؛ چه نوع تفسیر موضوعی است و با تفسیرهای موضوعی مشابه، چه تفاوتی دارد و اگر تفسیر ماثور است، با تفسیرهای ماثوری که معروف است؛ مثل: نور الثقلین، البرهان، کنز الدقائق و امثال اینها چه فرقی می کند و اگر تفسیری است که بیان کننده مقصود آیات است، آیا اصلاً تفسیری داریم که این کار را کرده باشد؟

\* اگر به الحیة مراجعه شود، خواهید دید که شیوه عمل، چنین است که نخست، موضوعی طرح می شود و در زیر آن موضوع، آیاتی آورده می شود و در زیر آیات، روایات آن موضوع می آید و گاهی در آخر فصلها یک تجزیه و تحلیل کلی و یک جمع بندی از مجموع فصل اضافه می شود. حال اگر مرحله به مرحله، اینها را بررسی کنیم، می بینیم آیاتی که درباره موضوع مورد نظر انتخاب شده، تفسیر موضوعی آن است و نسبت به روایات زیرش که این آیات را تفسیر می کند، تفسیر ماثور است و نسبت به آن تجزیه و تحلیلی که از مجموع این ابواب انجام می دهد، تفسیر به قصد و اهداف (هدفی) آیات قرآن کریم است.

پس در سه فصل کلی، می توانیم به الحیة نگاهی داشته باشیم. به عنوان تفسیر ماثور، به عنوان تفسیر موضوعی، به عنوان تفسیر مقصدی و هدفی؛ یعنی تفسیر به مقصد و اهداف قرآن کریم.

**بیّنات: پس لطفاً نخست درباره تفسیر ماثور توضیح بفرمایید که الحیة چگونه تفسیری ماثور است و با تفاسیر مشابه چه تفاوتی دارد؟**

\* تفسیر ماثور، چنان که میان اهل سنت مشهور است، تفسیر قرآن به قرآن، قرآن به سنت پیامبر و قرآن به اقوال صحابه و تابعان است، یعنی بین آنها معنایی عام دارد. ولی در نظر شیعه و مفسران شیعه، تفسیر ماثور تقریباً در تفسیر آیات به روایات خلاصه

می شود. یعنی برای اقوال صحابه (آنهایی که پیغمبر را درک کردند) و اقوال تابعین (کسانی که صحابه را درک کردند) ارزش بالای تفسیری قائل نیستند، مگر در شأن نزول، بیان لغات و تعبیرهایی از این قبیل. اما اینکه بتوانند گرهی از آیات بگشایند، چندان برای آنها اعتباری قائل نیستیم. تنها اعتبار مربوط به خود قرآن است؛ تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر قرآن به احادیث و روایات. کتاب های تفسیری شیعه، دو خصوصیت دارد: یکی اینکه در تفسیر آیات، تنها آن قسم از روایاتی آورده می شود که نوعاً تفسیر الفاظ و عبارات قرآن است. مثلاً ابهامی در یک لغت یا در جهاتی از آیه هست، می خواهیم تفسیر کنیم؛ زیرا نمی فهمیم مفهوم این لفظ چیست. برای این منظور، روایاتی را می آوریم که مفهوم آن لفظ را و آن عبارت و تعبیر را برای ما توضیح دهد. این یک خصوصیت. خصوصیت دوم که تفاسیر ما را هم خیلی دچار مشکل کرده، این است که در روایات تفسیری، نوعاً فضایل آیات، فضایل سوره ها، استدلال ائمه با آیات، اقتباس، تأویل، تفسیر و... همه مخلوط است. یعنی در واقع اسمش کتاب تفسیری است، ولی در آنجا تنها روایات تفسیری و یا روایات تأویلی نیامده، بلکه هرچه که مربوط به آیه بوده؛ اعم از معنای الفاظ و تعبیر و تفسیر، خواص سوره ها و فضایل سوره ها و... همه در آنجا به عنوان تفسیر آمده است. پس اسم کتاب، تفسیر است، ولی در آنجا فضایل آیات، خواص سوره ها، تأویل، (معنای تأویلی)، اقتباس، استدلال و... در روایات تفسیری ما می آید.

**بینات: پس روایاتی که در تفاسیر ما آمده، بیشتر روایاتی است که تعیین مصداق می کند.**

\* بله، بسیاری از روایات، تعیین مصداق است وقتی مصداق را اینجا می آوریم، دچار مشکل می شویم. آفتی که چنین تفسیرهایی دارند، این است که روایات موضوعه و اسرائیلیات وارد تفسیر می شود؛ زیرا تعیین مصداق در اینهاست. واقعاً می شود گفت این نوع تدوین تفسیر، خیلی هم انسان را راهنمایی می کند.

در الحیة، بند نخست، تفسیر مآثور است و مهم ترین مسأله اش این است که تفسیر محتوایی می کند. یعنی یک موضوع قرآنی ذکر می شود و سپس معرفت و حقیقت روایات درباره ی آن موضوع در پی می آید و علل و عوامل آن را، آثار، مبادی و حقیقت آن را توضیح می دهد.

بنابراین، می شود گفت که این روش تفسیر مآثور در الحیة، پرداختن به محتوای

آیات و تفسیر حقایق آیات است. پس اگر بخواهیم تشبیهی بین این روش و روشهای تفاسیر قبلی داشته باشیم، می توان گفت: همچنان که در کارهای قرآنی، مثل قرائت و حفظ قرآن، توجه به عبارات قرآن و به ظاهر آیات است و در کنار اینها توجه محتوایی به قرآن داریم، می گوئیم توجه به مفاهیم و حقایق قرآن کریم در تفسیر هم این گونه نگاهی است. یک وقت نگاه به الفاظ قرآن و به عبارات قرآن است که آن روش متداول مفسران تا الآن بوده، ولی روشی که در الحیاء به کار رفته، توجه و دقت به محتوای آیات است.

محتوای آیات را مورد نظر قرار می دهیم و می گوئیم ما می خواهیم این حقیقت را بیان کنیم و توضیح دهیم و با جوانب حقیقت و معرفت آشنا شویم. گاهی باز شدن این معرفت و حقیقت، در پرتو این است که مثلاً از آیات دیگر کمک بگیریم، که در الحیاء این کار شده و برای یک موضوع، چندین آیه ذکر می شود و واضح تر از آن این است که دامنه این معارف و حقایق، در روایات توضیح داده شده، آمده است.

### ● روش ماثوری که الحیاء دارد، روش محتوایی است،

یعنی توضیح دادن محتوایی و حقایق آیات. می توان

گفت که تبیین معرفت و حقایق قرآنی است. لذا

این روش با روشهای قبلی تفاوت می کند

بنابر این می شود گفت روش ماثوری که الحیاء دارد، روش محتوایی است؛ یعنی توضیح دادن محتوایی و حقایق آیات. می توان گفت که تبیین معرفت و حقایق قرآنی است. لذا این روش با روشهای قبلی تفاوت می کند و مزایا و خصوصیات دارد که خواهیم گفت.

بیانات: در واقع تفاسیر ماثور، به یک معنی جمود در لفظ دارد. یعنی هر جا لفظی از آیه ای در یک روایت توضیح داده شده و یا مصداق برای آن ذکر شده، چون این لفظ در آن روایت بوده، این روایت را دنبالش آورده اند. ولی در الحیاء، اصلاً به اینکه لفظ مورد نظر، در روایتی هست یا نیست، توجهی نشده است و به تدوین محتوای آیات برپایه ی روایات مرتبط با آن آیات و محتواها پرداخته شده است.

\* بله، اصلاً فرض در الحیاء این است که شما ظاهر آیات را می دانید. یعنی ابهام



لفظی آیات را شما می‌دانید یا از سایر تفاسیر فرا گرفته‌اید. برای توضیح این روش، ما باید به چند مطلب، نگاهی داشته باشیم: یکی اینکه در روش سنتی یا روش نوع مفسران، وقتی لفظی برای کسی مبهم است، در صدد آن است که عبارت را واضح کند و برای خودش میبین کند و وقتی واضح می‌شود، احساس راحتی می‌کند که مطلب برایش حل شد. این یک کار آموزشی و تعلیم و تعلمی و به معنای آکادمیک، فراگیری است.

در روش الحیة که به طرف محتوا و فهم محتوا و جوانب آن می‌رود، انسان را به طرف سازندگی نزدیک می‌کند. در این روش، به روح قرآن - که یک کتاب هدایت و سازندگی است - بیشتر نزدیک می‌شود تا آن روش سنتی که انسان را به طرف آموزش و فاصله گرفتن از عمل، بیشتر فرامی‌خواند.

مطلب دوم در این روش، این است که روشهای سنتی، بسیار روش روان و ساده است. اما اینکه این حقیقتی که در این آیه آمده، دارای چه فراخنا و چه بستر و چه گستردگی و چه آثار و چه مبانی و چه نتایجی است، این کار آسانی نیست. پس تفسیر مآثور به روش محتوایی، تفسیری بسیار مشکل است و مفسری که به این کار پردازد هم همین طور است و نمی‌تواند فردی عادی باشد.

مفسری که بتواند به روش محتوایی، قرآن را تفسیر کند، باید از احاطه‌ای کامل به روایات برخوردار باشد. مثلاً می‌خواهد راجع به فکر در قرآن کریم صحبت کند، راجع به شناخت، راجع به ایمان و... اگر خواسته باشد این محتوا را با بستری که در فرهنگ دین دارد، توضیح دهد و آیات بتواند یک همخوانی با هم پیدا کند، باید یک تتبع بسیار کامل در روایات داشته باشد و زحمتی بسیار دقیق در احاطه به روایات کشیده باشد و از «معارف روایات» و دنیای این معارف، مطلع باشد تا بتواند محتوای قرآن کریم را تفسیر کند.

نکته سوم راجع به تفسیر مآثوری که در الحیة به کار رفته، این است که، در مراجعه به آیات در الحیة و دیدن روایات آن، انسان واقعاً می‌بیند به فضای دیگری، به معنویت دیگری، به یک برداشتی نو کشیده می‌شود و این مهم است که در یک کتاب تفسیری، انسان ببیند گامی جلوتر می‌رود.

نوعاً در تفسیرها نوآوری نیست. نقل اقوال دیگران و روایاتی است که در جای دیگر هم هست. هرچه می‌خوانی، می‌بینی گردآوری خوبی است، ولی نوآوری ندارد. ولی واقعیت این است که تألیف جدید باید گام جدید داشته باشد.

برخی به *المیزان اشکال* می‌کنند و می‌گویند: مثلاً وقتی در تفسیر سوره توحید، به *المیزان* مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم اقوال و نقل قولها خیلی کم است و مسائل عرفانی ندارد؛ فقط چندتا مطلب دارد! باید ببینیم طرحی که *المیزان* با آن طرح تدوین شده، چه بوده است. *المیزان* نمی‌خواسته چیزهایی که در دوران ابتدایی، دبیرستان و یا دانشگاه مطرح است، بیاورد، بلکه می‌خواسته آنها را جای دیگر ببینید و آنچه را جای دیگر نمی‌بینید، اینجا ببینید. بنابراین می‌خواسته حرف تازه‌ای بزند و گام برتر خودش را ارائه دهد.

بنابراین، استفاده از *الحیة* برای هرکسی چندان آسان نیست. باید یک سری مقدمات، معلومات و اطلاعاتی از آیات و روایات داشته باشد و بیاید حرفهای جدید را بشنود و مطالب نو، جلوی چشمش باز شود. *الحیة* چون یک تفسیر محتوایی است، گام تازه‌ای است در راه شناخت معارف.

**بینات:** پس بنابراین فرق *الحیة* با کتابی مثل *بحار الانوار* چیست؟ آن هم آیات را آورده و بعد هم همه روایات را دنبالش آورده است. نه تنها روایات، بلکه توضیح الفاظ را هم آورده است. برای مبنا باید بگوییم روایات غیر تفسیری نداریم.

\* ما روایات بسیاری از ائمه اطهار داریم که دیدگاه خودشان را توضیح داده‌اند. فرمودند احادیث ما همه از قرآن است. شما اگر هر روایت ما را نشان بدهید، ما جایگاه آن را در قرآن به شما نشان خواهیم داد و حتی گاهی صریح فرمودند: «اگر روایتی از ما نقل شد و دیدید در قرآن شاهدی ندارد، آن را رد کنید. آن را به دیوار بزنید». بنابراین، ائمه ما همه گفتارشان از قرآن و برای قرآن است. یعنی دامنه آن، قرآن و در توضیح آیات قرآن کریم است. پس همه احادیث، همه به نوعی، تفسیرند؛ چون محتوای آیات را بیان می‌کنند. در واقع همه احادیث، تفسیری‌اند، اما کتابی که اینها را جمع می‌کند، تفسیر باشد یا نه، معلوم نیست. همه‌ی احادیث، یا از قرآنند یا برای قرآن، اما کتابی که این احادیث را دور هم جمع می‌کند، باید دید که آیا تفسیر است یا نیست؟ مطلب مهم این است که ما می‌توانیم کتاب حدیث را به تفسیر و غیر تفسیر تقسیم کنیم و این را معیار قرار دهیم که اگر مفسر با دقت نظر خودش، روایت را انتخاب می‌کند و بین روایت و آیه، یک پیوندی می‌بیند و می‌آورد و ایجاد روشنی در گوشه‌ای از آیه می‌کند، آوردن این حدیث در اینجا می‌شود تفسیر. اما اگر احادیث را می‌آورد و کاری ندارد که این مطلب چه ارتباطی با آیه دارد، این می‌شود کتاب حدیثی. پس کتابی مانند *میزان الحکمة*، یک کتاب حدیثی

است که در یک موضوع، همه احادیث را می آورد، اما اینکه اینها کدام یک از آیات قرآن را توضیح می دهد و با کدام یک از آیات، پیوند و ارتباط دارد، در اینجا تبیینی نشده است. کتاب بحار الانوار هم درست است که در آغازش آیاتی از قرآن کریم ذکر می شود و بعد نسبت به آن آیات، علامه مجلسی بیانات بسیار سطح بالا و خوبی می آورند که می شود گفت آیات آغاز و بیانات ذیلش، یک تفسیر است، اما وقتی به ذکر احادیث می رسد، پیوند و ارتباطی بین این حدیث با آیات و روشنگری این حدیث را نسبت به آیات ذکر نمی کند؛ پس می شود کتاب حدیثی.

ولی در الحیة چنین کاری نشده و مؤلفان محترم، دقیقاً پیوند احادیث را حتی با کلمات قرآن کریم نشان می دهند. نمونه اش همان «الهیکم التکائر» است که در حدیث آمده است: «القوام و ضده المکائرة»؛ یعنی پیوند بین روایات و حتی جمله ها و کلمات آیات قرآن کریم ذکر شده است. لذا به معنای واقعی، در اینجا این کتاب از کتاب حدیثی کاملاً فاصله می گیرد و به یک کتاب تفسیری نوین تبدیل می شود.

**بینات: یکی دیگر از آفات تفاسیر ماثور، نقل اسرائیلیات یا احادیث ضعیف و مجعول است، آیا الحیة هم از اسرائیلیات استفاده کرده؟ یا آیا ممکن است روایات جعلی در آن باشد؟**

\* از آفتهای بزرگی که برای تفاسیر ماثور ذکر می کنند، سه چیز است: وضع، ذکر روایتهای ضعیف با سندهای غیر معتبر و راه یافتن اسرائیلیات در داخل آنها. ما اگر نگاهی داشته باشیم به الحیة، هیچ یک از آن مسائل در این کتاب راه ندارد؛ زیرا پایگاهی که مؤلفان وارد می شوند، نگاه کردن به حقایق قرآن کریم و معارف قرآن کریم است، به محتوا و مضمون و معنای آیات است و نیز ذکر کردن روایاتی که هماهنگی با این آیات و روایات دارد. بنابراین، وضع در آنجا معنی ندارد، سند ضعیف در آنجا معنی ندارد. لذا در این پایگاه، همچنان که می شود گفت قرآن کریم مصون از همه نوع تحریف و کمبود و وضع است، روایاتی که در این جایگاه و در این رتبه قرار می گیرد، مبتلا به هیچ یک از آن آفات نخواهد بود.

**بینات: یعنی به عبارت دیگر، اسرائیلیات و جعلیات برای تعیین مصداق و برای تعیین مثلاً خصوصیات برای خودشان بوده و می خواسته اند چیزهایی برای خودشان درست کنند، ولی در اینجا چنین چیزی نیست؟**

\* نوعاً روایات جعلی در فضایل سوره ها، در فضایل شهرها، فضایل امکانه و یا

خواص طبی اشیاست و این هم دور کردن قرآن از اهداف خودش است. اسرائیلیات هم نوعاً در داستان پیامبران و قصه‌ی گذشتگان است و کسی که به الحیة نگاه کند، می‌بیند اصلاً فضای آن، چنین فضایی نیست.

**بیانات: آیا در الحیة که غالباً احادیثی از کتب معتبر نقل شده به سند آنها نیز پرداخته شده است؟**

\* هرچند که در الحیة، حرفی از سند روایات نیامده، اما اگر کسی دقت داشته باشد، می‌بیند یکی از مبانی‌ای که مؤلفان الحیة کاملاً به آن توجه داشته‌اند و با دقت نظر به آن می‌نگریستند، اعتبار روایات است و برای اعتبار روایات، معیارهایی داشتند و روایات را برآن اساس گزینش می‌کردند. لذا یک تفاوت الحیة با سایر کتابهای حدیثی هم در این است که در کتابهای حدیثی، نظر به وجود حدیث است، ولی در الحیة، به گزینش حدیث توجه دارند. بین پنج روایت، یکی انتخاب می‌شود و این نمی‌تواند بی‌معیار باشد. لذا از منظر مؤلفان الحیة، معیارهایی برای اعتبار حدیث وجود دارد که سه معیار کلی است و آنها را با توضیح خود آنها ذکر می‌کنیم:

۱. هماهنگی با قرآن کریم.
۲. هماهنگی با احادیث نبوی.
۳. هماهنگی بین احادیث با یکدیگر. این سه هم سویی و سه هماهنگی، معیار اعتبار حدیث در نزد آنان است. با این معیارهاست که ما می‌بینیم احادیث در الحیة کاملاً گزینشی است و اتفاقاً خیلی دقت شده تا روایت معتبر بیاید و روایات غیر معتبر در الحیة راه پیدا نکند.

**بیانات: با توجه به نکاتی که راجع به روایات و ارتباط آنها با آیات فرمودید، می‌شود گفت که نویسندگان الحیة با یک دید دیگری به روایات می‌پردازند، نه به دید سنتی. قدری درباره‌ی این دیدگاه خاص توضیح بفرمایید.**

\* بله، در خاتمه‌ی بحث تفسیر مآثور بودن الحیة می‌توان این نکته را اشاره کرد، که دیدگاه مؤلفان را نسبت به احادیث می‌توانیم بدست آوریم، و در پنج - شش محور کلی خلاصه کنیم: ۱. معیار اعتبار؛ ۲. وحدت قرآن و حدیث در دین. ۳. متخصصان قرآن (اهل بیت). ۴. منشور معیار. ۵. تلازم قطعی قرآن و حدیث، و... همچنین باید اضافه کنیم که مؤلفان الحیة - مانند بسیاری دیگر از عالمان شیعه - به قرائن خارجی سند

نیز نظر داشته‌اند. مرحوم فیض کاشانی، این قرائن را در مقدمه‌ی کتاب «وافی» شرح می‌دهند.

**بیانات:** بنابر آنچه فرمودید نتیجه اینست که الحیة یک کتاب روایی خالص نیست، بلکه یک تفسیر موضوعی است، بخاطر این که موضوعات کلی را مطرح می‌کند و ذیل آنها آیات و روایاتی را می‌آورد. این روایات، در واقع تبیین‌کننده‌ی همان آیات است. لطفاً در این زمینه توضیح بفرمایید.

\* یکی از ابعاد تفسیری کتاب وزین الحیة، جنبه‌ی تفسیر موضوعی بودن آن است. برای این که ما بتوانیم یک مقداری با زمینه و ارزش این کار بیشتر آشنا شویم، مطلب را از دورتر شروع می‌کنیم.

چنان که می‌دانیم در تاریخ تفسیر، عموم تفسیرها به نحو ترتیبی تألیف یافته است. یعنی مؤلف در باب تفسیر قرآن کریم، به ترتیبی که خود قرآن نظم یافته است، به تبیین و تفسیر آیات می‌پردازد. تفسیر ترتیبی را می‌شود این گونه تعریف کرد: روشن ساختن و به دست آوردن مراد یک یا چند آیه در متن یک سوره.

در دوران معاصر، تفسیر دیگری - که چندان سابقه‌ی تاریخی ندارد - باب شده است به نام تفسیر موضوعی. در عصر ما عمدتاً در باب تفسیر موضوعی، سه نوع فعالیت و کار متفاوت، که هر کدام هم ارزش خودش را دارد و هیچ کدام را هم نمی‌شود به دیگری برگرداند، به انجام رسیده است: اول تفسیر موضوعی معرفتی، دوم تفسیر موضوعی عصری یا عینی و سوم هم تفسیر موضوعی سوره‌ای. عمده‌ی بحث ما در باب تفسیر موضوعی نوع اول و دوم است. تفسیر موضوعی معرفتی - که بیشترین تفاسیر موضوعی به همین سیاق تألیف شده - عبارت از این است که پژوهشگر و مفسر، موضوعی را از قرآن کریم به دست می‌آورد - مثلاً انفاق، شفاعت، غیبت، حشر، حساب، کتاب، و... و پیرامون آن موضوع، آیاتی که در جاهای مختلف قرآن وجود دارد، جمع‌آوری می‌کند، و بعد آیات را تجزیه و تحلیل می‌کند، و در نهایت درباره‌ی آن موضوع اظهار نظر می‌کند، که این موضوع چه اسبابی دارد؟ چه اهمیتی دارد؟، چه تاریخی دارد؟ نتایجش چیست؟ فصولش چیست؟

تفسیر موضوعی، تفاوت‌هایی با تفسیر ترتیبی دارد. در این جا سه تفاوت را بیان می‌کنیم: ۱. در تفسیر موضوعی تمام مقصد این است که مراد قرآن را درباره‌ی موضوع

مورد بحث بدست بیاوریم، اما در تفسیر ترتیبی مقصود اصلی این است که مراد، مقصود و مفهوم یک آیه را بدست بیاوریم.

۲. در تفسیر ترتیبی، در تفسیر و تبیین، ترتیب آیات مراعات می‌شود، ولی در تفسیر موضوعی ترتیب آیات اصلاً مدنظر نیست که این آیه در کدام سوره‌ی قرآن است.

۳. در تفسیر ترتیبی مشکلاتی ممکن است در برخی آیات پیش بیاید که با توجه به آیات دیگر حل شود؛ اما در تفسیر موضوعی چون آیات همه گرد هم آمده‌اند و پهلوی هم گذاشته شده‌اند به راحتی مشکلات بعضی از آیات حل می‌شود.

**بیانات: سؤالی که مطرح است این است که، تفسیر موضوعی معرفتی چه ضرورت و اهمیتی دارد؟**

\* نزول تدریجی قرآن سبب شده تا آیات یک موضوع واحد - مثلاً انفاق - در سوره‌های مختلف آورده شود. حال اگر ما خواسته باشیم موضوعی را به صورت جامع درک کنیم، باید آیات آن را کنار هم بگذاریم. بنابراین نزول تدریجی آیات ما را به این طرف می‌برد که شما آیات را در کنار هم بچینید تا بتوانید موضوع را به نحو جامع درک کنید. پس ضرورت آن اولاً از طرز نزول قرآن به دست می‌آید. مثلاً در باب شفاعت، آیات مربوط به شرایط شفاعت، شفاعت شونده‌ها، شفاعت کننده‌ها، ... هر کدام در سوره‌ای آمده است. زیرا قرآن مثل تألیف‌های بشری نیست که موضوعی را مطرح کند و بعد درباره‌ی زمینه‌ها، نتایج و اسباب آن صحبت کند. بلکه آیات به مناسبت‌های مختلف به تدریج نازل شده است، اگر آیات شفاعت را مثلاً کنار هم بگذاریم، همه‌ی مطالب به طرز جامع درک می‌شود. دیگر این که تفسیر ترتیبی پاسخگوی برخی مطالب جدید نیست. سؤال‌های بسیاری است که در پرتو تفسیر ترتیبی بدست نمی‌آید. چون تفسیر ترتیبی اصلاً نظرش، پاسخ به سؤالات نیست. اگر شما از یک آیه سؤال کنید که مفهوم این آیه چیست، تفسیر ترتیبی پاسخ می‌دهد. اما اگر از یک موضوع سؤال کنید و جوانب موضوع را خواسته باشید بکاوید، تفسیر ترتیبی پاسخ نمی‌دهد. از این رو است که به جای تفسیر ترتیبی، به طرف تفسیر موضوعی رفته‌ایم.

**بیانات: لطفاً درباره‌ی فواید تفسیر موضوعی توضیح بیشتری بیان بفرمایید.**

\* تفسیر موضوعی دارای فوایدی است، که در این مجال کوتاه به چند فایده‌ی آن اشاره می‌کنیم: ۱. پاسخ‌گویی به سؤالات جدید و موضوعات نو. زیرا شخص مسلمان

متعهد نمی‌تواند در قبال مشکلات اندیشه‌های زمان بی تفاوت باشد و پاسخ به این سؤالات جدید قرآنی از عهده‌ی تفسیر موضوعی برمی‌آید.

۲. ارائه‌ی جهان‌بینی جامع نسبت به موضوعات مختلف.

۳. از طریق تفسیر موضوعی می‌توان به اعجاز قرآن پی برد که چگونه قرآن به وجوه مختلف یک موضوع پرداخته، و به تمام زوایای ریز موضوعات در جاهای مختلف توجه کرده است.

### انقلابی در جهان تفسیر

بدین جهت است که برخی از بزرگان حوزه تفسیر موضوعی را «انقلابی در جهان تفسیر» و «چهره‌ای تازه از تفسیر قرآن کریم» دیده‌اند و در این باره فرموده‌اند:

یکی از گام‌های مؤثری که باید مفسران اسلامی در تشریح و تفهیم مقاصد عالی قرآن بردارند این است که دگرگونی بس عمیقی در شیوه تفسیر به وجود آورند، و از تکرار شیوه واحدی در تفسیر قرآن که همان تفسیر قرآن به صورت سوره، به سوره یا آیه به آیه است، خودداری نمایند، بار دیگر توجه خود را به شیوه‌ی دیگری از تفسیر که همان تفسیر قرآن، به صورت موضوعی است، معطوف دارند، آنگاه ملاحظه کنند که در این تنوع از تفسیر چه آفاقی عظیم از علوم و معارف قرآن در چشم‌انداز تفسیری آنان قرار می‌گیرد.

### چهره تازه از تفسیر قرآن

ما در این بحث چهره تازه‌ای از تفسیر قرآن را نشان می‌دهیم که در طول چهارده قرن که بر تاریخ تفسیر قرآن می‌گذرد، کمتر به آن توجه شده است. البته نمی‌گوییم: هیچ توجه نشده است، بلکه به ندرت مورد توجه قرار گرفته است، و اساس حقیقی این نوع از تفسیر را، دو مطلب زیر تشکیل می‌دهد:

۱. تفسیر برخی آیات قرآن به خود قرآن، نه با آراء و نظریات کسانی که سخن و گفتار آنان سند نیست مانند عکرمه، ضحاک، سدی، کلبی و... که متأسفانه نوع تفاسیر اسلامی از نظرات آنان موج می‌زند.

۲. تفسیر قرآن به شکل موضوعی نه به صورت آیه به آیه و یا سوره به سوره، هرچند

نوع دوم از تفسیر نیز برای غالب مردم بسیار مفید است، ولی جامعیت و گیرایی شکل نخست را ندارد.

در سال‌های اخیر هم علمای حوزه توجه خاصی به این روش تفسیری داشته‌اند. «پیام قرآن» از آیت الله مکارم شیرازی و «منشور جاوید» از آیت الله سبحانی تلاش‌هایی در همین زمینه است. این تفاسیر بر این روش تألیف شده‌اند که موضوعاتی را از قرآن بدست می‌آورند، آیاتی را پیرامون آن جمع‌آوری و طبقه‌بندی می‌کنند. البته باید به این نوع تفسیر موضوعی به دید مثبت نگریست و به عنوان یک کار پژوهشی قرآنی، مورد توجه قرار داد، گرچه این کار هنوز مرتبه‌ی آغازینی است برای تفسیر موضوعی. در تفسیر موضوعی مرحله‌ی بالاتری است، که آن را مرحوم آیت الله صدر (ره) بیان کرده و با سایر تفاسیر تفاوت گذاشته‌اند، و ما از آن به عنوان تفسیر عینی یا تفسیر عصری یاد می‌کنیم.

**بیانات: مناسب است در این باره جهت روشن شدن اذهان توضیحات بیشتری بفرمایید.**

\* در روش تفسیر موضوعی اول، ما موضوع را از خود فرهنگ قرآن می‌گرفتیم. زیرا در بستر قرآن موضوعاتی است، که ما آنها را اخذ می‌کنیم و پیرامون آن آیاتی را می‌آوریم و تفسیر و تجزیه می‌کنیم. لکن در این روش ایشان می‌فرماید: اگر ما خواسته باشیم قرآن شریف را تفسیر موضوعی بکنیم، بهترین روش این است که به مسایل زمان توجه کنیم و موضوع را از زمان اخذ کنیم، از اجتماع اخذ کنیم. و پیرامون موضوعی که در زمان مورد سؤال است، نظر قرآن را مطرح کنیم. مثل فلسفه‌ی تاریخ و هزاران مسأله که در زمان ما دیدگاه دین را می‌خواهند. و این بار روش اول متفاوت است. زیرا در این روش، بیشتر به مشکلات و مسایلی که در زمان، در جامعه، در اجتماع، در میان نسل بشر و در جوامع علمی مطرح است و نظر دین را درباره‌ی آنها می‌خواهند، نظر دارد. و این تفسیر طبق نظر ایشان، تفسیر عصری است.

**بیانات: به جهت اینکه، همان‌گونه که اشاره کردید برخی به تفسیر عصری روی آورده‌اند، در این زمینه توضیحاتی بیان فرمایید.**

\* درباره‌ی تفسیر عصری چند مطلب را باید بیان کنیم: مبنایش چیست؟ چه مراحل دارد؟، چه فوایدی دارد و تفاوتش با آن تفسیر اول چیست؟  
مبنای تفسیر عصری بر این باور استوار است که قرآن کتابی است جاودانه؛ و محدود





● مبنای تفسیر عصری بر این باور استوار است که قرآن کتابی است جاودانه و محدود و مخصوص به یک عصر نیست و منحصر به یک زمان نمی باشد و می تواند در همه ی زمان ها پرتوافکنی کند و روشنی آفرین باشد. برای همه ی نسل ها حرف دارد و برای همه ی مشکلات راه حل.

و مخصوص به یک عصر نیست و منحصر به یک زمان نمی باشد و می تواند در همه ی زمان ها پرتوافکنی کند و روشنی آفرین باشد. برای همه ی نسل ها حرف دارد و برای همه ی مشکلات راه حل. پس قرآن بسان خورشیدی است که بر فراز همه ی عصرها و نسل ها در حرکت است. لازمی چنین مبنایی که قرآن در همه ی عصرها می تواند حرف داشته باشد و حاضر و ناظر باشد این است که ما بتوانیم به تمام سؤال های عصری در پرتو قرآن پاسخ بدهیم. این چنین بینشی شاید به این روایت شریف برگردد که شخصی از حضرت رضا علیه السلام می پرسد که:

«ما بالقرآن لایزداد عند النشر و الدرر الا غضاضةً، فقال إن الله لم يجعله لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس، فهو فی کل زمان جدید، عند کل قوم غض الی یوم القیامة» چرا تدریس و بررسی قرآن از تازگی و طراوت آن نمی کاهد، بلکه بر طراوت آن می افزاید؟ امام در پاسخ فرمودند: خداوند قرآن را برای زمانی معین و مردمی خاص فرو نفرستاده است. از این نظر در هر زمانی و نزد همه ی ملل جهان تا روز رستاخیز تازه است.

این چنین دیدگاهی نسبت به قرآن، ما را بر این وامی دارد که در برابر مشکلات جانخوریم و رنگ نبازیم. بلکه برویم سراغ قرآن شریف و راه حل آن را از قرآن بگیریم و به دیگران ارائه کنیم.

اما اینکه، تفسیر عصری چه مراحل دارد؟ تفسیر عصری دو مرحله دارد، ۱. گرفتن موضوع از مسائل روز جامعه و فرآورده های جدید فکری. ۲. عرضه ی این موضوعات و مسائل جدید بر قرآن و پاسخ گرفتن از قرآن. اما فواید مهم این نوع تفسیر عبارت است از: اول، براساس چنین بینشی انسان، رشد، تکامل و ترقی را در تمام میدان های زندگی

نادیده نمی‌گیرد و آنها را به رسمیت می‌شناسد و به آنها بی‌توجه نیست. دوم اینکه در زمینه‌هایی که انسان‌ها به آن توجه دارند، می‌توان جهان‌بینی و نظریه‌ی جامع از قرآن عرضه کرد. سوم این است که تفسیر از حالت تکراری بیرون می‌آید. چون زمان تجدید، و مسایل نو می‌شود. هر زمان حساسیت روی مطلبی است و اهمیت به برخی مسایل می‌دهند و ما برای این موضوعات از قرآن راه‌حل و مطلب ارائه می‌دهیم. افق‌های بیکرانی در مقابل مفسران گشوده می‌شود و تفسیر اجازه‌ی رشد، تکامل و برداشت‌های جدید پیدا می‌کند. چهارم این که مطالعه‌ی تفسیری از اجتماع شروع می‌شود. از توجه به واقعیت روز اجتماع بشری شروع می‌شود. البته یک تفاوتی هم بین این روش و روش قبلی هست. در روش قبلی از آیات شروع می‌کردیم و به آیات هم ختم می‌کردیم؛ ولی در این روش از واقعیت، از جامعه و از زمان شروع می‌شود. در این روش مفسر باید زمان‌شناس، موضوع‌شناس، و آگاه به تفکرات جدید فلسفی، اجتماعی، اقتصادی و... باشد و در یک کلام آگاه به زمان و مکان باشد. پنجم، در این روش بین جاودانگی قرآن و مسایل جدید جمع می‌شود. یعنی ایجاد هماهنگی بین تجربه‌های بشری، نوآوری‌های انسان و اصالت قرآن و پیام‌های جاودانه آن. به عبارت دیگر همواره مفسر بین اصالت جاویدان و عصری بودن جمع می‌کند. ششم این که قرآن سیطره‌ی خود را بر زمان حفظ می‌کند. قرآن دیگر یک کتاب مقدس نیست که تنها آن را برای ثواب بخوانند؛ بلکه در تمام مشکلات حضور پیدا می‌کند و راه‌حل ارائه می‌کند. با این روش، حالت مهجوریت برای قرآن پیش نمی‌آید. قرآن سراغ تک تک مشکلات و مسایل می‌آید، نظر و راه‌حل ارائه می‌دهد. این فوایدی است که ما برای چنین روش تفسیری می‌توانیم بیان کنیم.

**بیانات: اکنون بفرمایید جایگاه کتاب الحیة در میان این روش‌ها کجا است.**

\* الحیة، تفسیر موضوعی از قسم دوم است. در ملاقاتی که با استاد حکیمی داشتم فرمودند: کار قرآنی ما از روش اول نیست که مثلاً برویم واژگان قرآن را یکی یکی اخذ کنیم و آیات را پیرامون آنها جمع کنیم و تفسیر کنیم. کار ما این است که آمدیم به زمان توجه کردیم؛ مشکلات و حساسیت‌های زمان را درآوردیم، و نظر قرآن را پیرامون آن ارائه دادیم. بنابراین تفسیری است موضوعی، ولی موضوعاتش عصری و عینی است.

در واقع آن‌چه را که مرحوم صدر در کتاب «المدرسة القرآنیة» بیان می‌کنند همین روش تفسیری عصری است، که ایشان فلسفه‌ی تاریخ را به همین روش تفسیر می‌کنند.

شاکله و هندسه‌ی کلی الحیاء هم تفسیر موضوعی عینی و عصری است. تقریباً به همان روشی که مرحوم صدر می‌گویند. روش تفسیری عصری که در الحیاء به کار برده شده دارای یک مشخصات و مراحل مخصوص به خود می‌باشد که می‌توان به عنوان ویژگی‌های «تفسیر عصری الحیاء» نام برد.

**بیّنات:** بنابراین که الحیاء هم تفسیر موضوعی عصری است، آیا ویژگی‌های انحصاری هم دارد.

از ویژگی‌های تفسیری الحیاء یکی این است که از نیازمندی‌ها، مسایل اجتماعی، سیاسی، حقوق فردی، بین‌المللی و اجتماعی انسان شناخت دقیقی انجام گرفته است. دوم نسبت به مطالب، معارف، اهداف، مقاصد و برنامه‌های دین کار کارشناسی و شناخت دقیق و بسیار پرزحمتی صورت گرفته است.

سوم این که اینها را در قالب‌های امروزی و به زبان و نثر روز ارائه کرده‌اند. چهارم این که قواعد و مسایل دین با مشکلات زمان انطباق پیدا کرده. یعنی مطالب کلی را برمسایل جزئی و انسانی تطبیق داده‌اند.

پنجم این که در الحیاء راه تفسیر عصری، بدون افراط و تفریط پیموده شده، که این خود نشان از برجستگی مؤلفان این اثر سترگ دارد. زیرا کسانی که سراغ علوم می‌روند بسیاری اوقات است که در آن علوم چون مطالبی را می‌یابند، خودشان احساس کوچکی در مقابل آن علوم و مسائل می‌کنند، مشعوف می‌شوند، عاشق آن علم می‌شوند، آنچه را که آن علم می‌گوید آن را مسلم می‌گیرند و با آن مسلمات علوم می‌آیند سراغ قرآن و روایات و بعد می‌خواهند برای یافته‌های ظنی بشری مؤیدات دینی پیدا کنند. این راه افراط در استفاده از تجربه‌ی بشری است. و آفت بسیار بزرگی است که دامن کارشناسان دینی را در بسیاری از اوقات - خواسته و ناخواسته - می‌گیرد. راه برون رفت از این آفت بزرگ این است که ما باید سراغ علوم و دانش‌های بشری برویم. به مسایل زمان، مشکلات و سؤالها توجه کنیم اما جواب را از قرآن بگیریم. این ارتباط را اگر حفظ کنیم دچار هیچ لغزشی نمی‌شویم، و الا بدترین لغزشگاه اینجا است. برخی دیگر اصلاً سراغ زمان نمی‌روند. می‌گویند ما می‌خواهیم فقط خالص، در خانه‌ی قرآن باشیم. بسیار خوب، اما بالاخره این قرآن ناظر به زمان است یا نه؟ هدایت بشر در آن گنجانده شده یا نه؟ مشکلات انسان را حل می‌کند یا نه؟ شما باید بروید مشکلات انسان‌ها را بیاورید در خانه‌ی قرآن و پاسخش

را از قرآن بگیرید و ارائه بدهید.

راه تفریط این است که ما سراغ علوم نرویم، و تنها پاسخ را از خود قرآن بخواهیم. این ادعا شعاری بیش نیست. در اینجا راه صحیح - به دور از افراط و تفریط - آن است که ائمه به ما ارائه دادند. در نهج البلاغه آمده که قرآن را استنطاق کنید. استنطاق یعنی بگویید درباره‌ی اینها شما چه می‌فرمایید؟ سوال کنید و جواب بگیرید. به نظر می‌رسد که این راه لغزنده و بسیار خطرناک، در الحیة خیلی با سلامت طی شده است. یعنی مؤلفان از طرفی با علوم زمان، با مطالعات گسترده در زمینه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، و با حشر و نشر با محرومان و با مکتب‌های سیاسی، اطلاعات بسیار وسیعی از آن‌چه که در زمان می‌گذرد داشتند و از طرف دیگر، حساسیت داشتند که حقایق قرآن را در پای این مطالب قربانی نکنند و به دام التقاط نیفتند، و دیگر اینکه عشق سرشار به قرآن و روایات باعث شده که مؤلفان در آستانه‌ی قرآن قرار بگیرند و مطالب را از قرآن درآورند.

از آنجا که آفت بزرگ استفاده‌ی عصری، تحمیل نظرات و مکتب‌ها بر قرآن و روایات است، در الحیة سعی شده راه صحیح استفاده از تفسیر عصری از قرآن ارائه شود. و این از امتیازات و ویژگی‌های بزرگ تفسیر عصری در الحیة است.

**بینات: آیا تفاوتی بین روش تفسیر عصری که در الحیة است با آنچه که مرحوم صدر فرمودند، وجود دارد؟**

\* بله تفاوت‌های عمده‌ای وجود دارد که اگر آن‌ها را بیان کنیم، مشخص می‌شود، الحیة چگونه تفسیری است. و با بیان آن تفاوت‌ها به یک سری امتیازات جدید در الحیة می‌رسیم.

تفاوت اول این است که مرحوم صدر تنها در ضمن چند صفحه طرحی را ارائه کردند و یک نمونه از آن را در پرتو فلسفه‌ی تاریخ بیان کرده‌اند. در حالی که در الحیة صدها موضوع با این روش تبیین شده است.

دوم این که مرحوم صدر یک فقیه بودند. فقه تقریباً یک خاصیت واقع‌گرایی دارد. سؤال را از مردم می‌گیرد و پاسخ می‌دهد. شاید مرحوم صدر از فقه به این روش تفسیری رسیده باشد. فقه هم یک روش تفسیر عینی است، زیرا برخی اوقات فقه سؤال را از افراد می‌گیرد و پاسخ به آنها می‌دهد. ایشان در باب تفسیر هم تقریباً چنین اندیشه‌ای را ارائه

کرده است. اما به نظر می‌رسد که مؤلفان الحیة، با توجه به این که از دانشوران بلند پایه و سابقه ای در آشنایی با درد انسان معاصر هستند، با مکتب های گوناگونی که داعی انسان گرایی را دارند آشنا بودند، و از طرفی با مکتب انسان ساز اسلام کاملاً عجین بودند و آرمان های این مکتب را می‌دانستند و به خصوص با حیات سراسر آموزنده ی امامان شیعه آشنایی کامل داشتند، ظاهر این است که اینها از شناخت مکتب دین، به این روش رسیدند. یعنی از دانستن جامع پیام های انسان ساز دین، از آشنایی کامل با حیات طیبه و جامعه ی انسان ساز قرآن.

**بیانات: آیا روشی که برای مرحوم صدر بیان کردید از آثار ایشان استفاده می‌شود و یا این که خودشان در جایی بیان کرده اند که من این روش را از فقه اخذ کرده ام؟**

\* از آنجا که کار ایشان نظر به زمان دارد. به نظر می‌رسد که از طریق فقه به این روش دست یافتند زیرا فقه هم نظر به زمان دارد. خلاصه این که مرحوم صدر از طریق مناقشات فقهی و آکادمیک و توجه به زمان به این روش رسیده‌اند. اما مؤلفان الحیة، از مباحثی همچون انسان سازی، هدایت و توجه به مکتب این روش را پدید آورده‌اند.

سوم این که تفسیر موضوعی در اندیشه ی مرحوم صدر در برابر مشکل زمان به میدان می‌آید. یعنی مشکلات زمان را فهرست می‌کنیم، سپس آنها را برقرآن عرضه می‌کنیم و پاسخ می‌گیریم. ولی در الحیة، قرآن و روایات به عنوان یک مکتب هدایتگر به میدان می‌آید. یعنی نه فقط در مقابل پاسخ به سؤالات و مشکلات، بلکه برای ارائه ی یک مکتب سیستماتیک انسان ساز آرمان آفرین به میدان می‌آید. در اینجا تفسیر عصری به عنوان ارائه ی یک مکتب اداره کننده ی اجتماع به میدان می‌آید و در دیدگاه مرحوم صدر در برابر حل مشکلات. از این رو در الحیة، مجموعه ای به هم پیوسته و هماهنگ و سیستماتیک برای زندگی بشر امروز و اداره ی دنیا ارائه شده، در حالی که مرحوم صدر چنین طرحی را ارائه نکرده‌اند.

چهارم این که مرحوم صدر فرمودند: ما آیات را در ارتباط با زمان باید بیاوریم و مشکلات زمان را حل کنیم. اما برای این که خود آیات را چگونه تفسیر کنیم، روشی ارائه نکرده‌اند. بالاخره خود آیات را شما چگونه تفسیر می‌کنید؟ زیرا ما باید مشکل را با آیات حل کنیم. چنین چیزی در طرح مرحوم صدر به چشم نمی‌خورد. اما در الحیة روش و مبانی برای تفسیر بیان شده است. از جمله اینکه ما باید آیات را با توجه به اهداف و

مقاصدش تفسیر کنیم. مناسب است در اینجا نکته‌ای بیان کنیم: نویسندگی نامور معاصر، حسن حنفی از مصر، اظهار می‌کند که من در تفسیر قرآن در صدد تکمیل رویه‌ی مرحوم صدر هستم. یعنی ایشان خیلی عاشق و شیفته‌ی این حرف می‌شود. طرح مرحوم صدر را می‌پسندد و یک فرد به این بزرگی که نویسنده‌ی بسیار پر تألیف، پرکار، محقق و چهره‌ی شهیر عالم عرب به حساب می‌آید، می‌گوید من در صدد تکمیل طرح مرحوم صدر هستم. با این امتیازهایی که ما برای روش الحیة بر روش مرحوم صدر گفتیم قاعدتاً ایشان از الحیة خبر ندارد، و همیشه استاد حکیمی در جلساتشان اظهار تأسف می‌کنند که چرا باید در این زمانه، امام صادق علیه السلام به اندازه‌ی خواجوی کرمانی شناخته شده نباشد. خواجوی کرمانی در بسیاری از محافل ادبی دنیا شناخته شده است، ولی امام صادق علیه السلام شناخته شده نیست. اکنون این اظهار تأسف را درباره‌ی الحیة داریم، چرا که الحیة با این وسعت، به اندازه‌ی یک روش تفسیری چند ورقی که مرحوم صدر ارائه کرده، شناخته شده نیست. و باید اظهار تأسف کنیم که چنین روش و تفسیر عصری با این جامعیت و ویژگی‌ها همچنان ناشناخته مانده است.

**بیّنات: چرا الحیة به عنوان یک کتاب روایی مطرح است نه یک کتاب تفسیری روایی و خود مؤلفان الحیة نیز تلاشی نکرده‌اند تا این اثر به عنوان یک کتاب تفسیری معرفی شود؟!**

\* بله، الحیة این گونه است. ولی واقعیتش این است که با توجه به گفتارهایی که خودشان دارند که در الحیة، روایات را در دامنه‌ی آیات می‌آورند و بدین وسیله آیات را تبیین می‌کنند، خودش تفسیر است.

**بیّنات: تاکنون درباره‌ی دو وجهه‌ی تفسیری الحیة، یکی تفسیر موضوعی و دیگری تفسیر مآثور، گفت و گو کردیم. بخش دیگری باقی ماند، که در بحث‌های گذشته اشاره فرمودید و آن تفسیر قرآن، به اهداف و مقاصد است و نظر حضرت عالی این بود که الحیة به این وجهه‌ی تفسیری هم توجه خاص و دقیقی دارد. اکنون از شما می‌خواهیم که در زمینه‌ی این بخش هم توضیحاتی بفرمایید.**

\* چنان که بیان شد، در کتاب وزین الحیة، جوهری از تفسیر بکار رفته، مانند: تفسیر مآثور و تفسیر موضوعی و تفسیر آیات به اهداف و مقاصد. تاکنون درباره‌ی تفسیر موضوعی و مآثور گفت و گو کردیم. اما تفسیر به اهداف و مقاصد، که خود این اصطلاح،

تقریباً نو است. در میان محققان عرب و مفسران کشورهای اسلامی، در باب مقاصد سوره‌ها اخیراً بحثی رواج پیدا کرده و مطالعاتی را در باب کشف و بیان مقاصد سوره‌ها انجام داده‌اند. ما هم در گذشته مقاله‌ای در بینات آوردیم، با عنوان «تفسیر به شخصیت سوره‌ها» و توضیحاتی در این باب دادیم. اما در این باب که هر آیه می‌تواند مقصدی را تعقیب کند یا مجموعه‌ای آیات می‌تواند مقصدی را تعقیب کند یا قرآن کریم مجموعاً در پی تحقق اهداف و مقاصدی است، هنوز گامی برنداشته‌ایم و تألیفی در این زمینه به چشم نخورده است. الحیة یکی از گام‌های بلندی، که برداشته و کارهای بزرگی که مؤلفان آن انجام داده‌اند این است که در این راستا کوشش کردند، وقتی که آیات را می‌آورند، هدف نهایی آیات را هم ترسیم کنند یا وقتی که، مجموعه آیاتی را در یک موضوعی جمع می‌کنند، خواننده را با مقصد این مجموعه آیات آشنا کنند و مقاصد و اهداف آنها را فراروی انسان قرار می‌دهند. این کار بزرگ و نشده‌ای است و یک نحو تفسیری است که با این همه کارهایی که برای قرآن شده، تاکنون برای آن کاری نشده است. به جهت این که ما بتوانیم با این روش تفسیری بهتر آشنا شویم، در این باره در بیانات حضرت امام (ره) فرمایشات بسیار جالبی آمده، در واقع ایشان ایرادهای مفصلی بر تفاسیر موجود دارند، به گونه‌ای که می‌فرمایند: به نظر نویسنده تفسیری برقرآن نگاشته نشده. این حرف را شخصیتی می‌زند که می‌شود گفت: گزافه‌گویی و مبالغه در حرفهایش نیست. در توضیح این مطلب می‌فرمایند: تفسیر واقعی این است که مقصد آیات را روشن کند و اهداف آیه‌ها و قرآن کریم را بیان کند. در واقع آنچه را که ایشان مد نظر قرار می‌دهد و آن را تفسیر می‌داند، تفسیر به اهداف و مقاصد است. در اینجا برای اینکه با کار بزرگی که الحیة کرده آشنا شویم و تقریباً جوانب آن در ذهن ما بیشتر ترسیم شود، بسیار مناسب است که به طرح قرآنی امام خمینی پردازیم. چون می‌بینیم که کاری که الحیة کرده در واقع همان طرحی است که در ذهن حضرت امام خمینی بوده است. هر چند که به حسب کاوشی که ما انجام دادیم، ارتباطی از نظر تأثیر و تأثر بین این دو نبوده است. از طرفی نمی‌شود گفت حضرت امام (ره) مثلاً الحیة را دیده و این طرح را و این حرف را از الحیة گرفته و به عکس نمی‌شود گفت، که الحیة این کارش را براساس حرف امام خمینی (ره) انجام داده است. زیرا مبانی الحیة به سی سال قبل برمی‌گردد که حرفهای امام به این صورت آشکار نبوده است. لکن می‌بینیم که یک حرف مشترک در این بین وجود دارد.

حالا تفاوتی هم بین اینها هست که حرف امام، طرح است و حرف اینها، عمل است، که این را هم در پایان خواهیم گفت. از این رو برای این که بتوانیم جنبه‌ی تفسیری که در تمام جوانب الحیاة و تجسم یافته کاملاً تجزیه و تحلیل کنیم، ناچاریم با طرحی که حضرت امام در باب تفسیر دارند، آشنا شویم. زیرا با طرح آن، به عظمت کاری که در الحیاة انجام گرفته پی می‌بریم. در واقع ما می‌خواهیم با بررسی طرح امام خمینی، هم عظمت الحیاة را نشان دهیم و هم به دیگران نشان بدهیم که این راه نرفته را در باب تفسیر طی کنند.

حضرت امام (ره) نگاه خاصی به تفاسیر دارند. مثل این که این تفسیرها خیلی چنگی به دل نمی‌زند و گویا تفسیری بر قرآن نوشته نشده است و عیب تفسیرها را در دو چیز می‌بینند: یکی این که اینها نوعاً تفسیر نیستند، بلکه گام‌هایی هستند در راه ترجمه‌ی آیات قرآن کریم. دوم این که اینها تک بعدی با قرآن برخورد می‌کنند مثلاً بعضی از بُعد اجتماعی به قرآن نگاه می‌کنند. تفسیر دیگری، فقط از بعد تاریخی یا بعد علمی، فلسفی و یا عرفانی قرآن را می‌بیند. ایشان یک ایراد اساسی بر همه‌ی اینها دارند، حتی بر تفسیرهای عرفانی و فلسفی و آن این است که چهره‌ی واقعی قرآن در پس همه اینها پنهان می‌ماند و این عین آنست که از یک شخص فقط دست یا پایش را احساس کنیم، چشمش را ببینیم و بگوییم که انسان آن است که فقط می‌بیند و یا آنست که فقط می‌اندیشد و... از این رو با این تفاسیر افراد نمی‌توانند قرآن را با چهره‌ی کامل و جامع‌الاطراف که دارد مطالعه کنند.

مطلب مهم تر این است که این تفاسیر به طور عمده کارشان این است که در ذیل آیات با توضیح دادن معنای لغات و واژگان و بیان شأن نزول و توضیحات تاریخی، آیات

● تفسیر عبارت است از توجه به اهداف و مقاصد آیات، که آنها

برای تحقق چه هدفی نازل شده‌اند و چه مقصد و هدفی را

تعقیب می‌کنند. کشف، دریافت و مطالعه روی مقاصد و اهداف

آیه و آیات و سوره‌ها کاری است که در تفاسیر به آن پرداخته

نشده است.



قرآن را تفسیر می کنند و در واقع معنایی روشن از آیه ارائه می کنند و غرض اصلی این است که با رفع ابهام از آیه، از محتوی و معنی آیه پرده بردارند. با این دیدگاه، تفسیری موفق و چشمگیر است، که بتواند خود را به این هدف نزدیک کند و معنای روشنی از آیه فراروی انسان قرار دهد.

از منظر حضرت امام (ره)، این کار گامی است در راه تفسیر قرآن، و اصلاً با تفسیر واقعی قرآن ارتباطی ندارد. زیرا اگر کسی زبانی را ندانست و ما برای او آن زبان را ترجمه کردیم و لغاتش را بیان کردیم، آیا این تفسیر است یا ترجمه؟ این یک نحوه ترجمه‌ی آزاد است و ایشان کار مفسر عادی را، یک نحوه ترجمه‌ی آزاد می دانند و ما در علم اصول خوانده ایم که اخذ به ظاهر تفسیر نیست. اگر ما لغات یک آیه‌ای را معنی کردیم و بعد فهمیدیم که وقتی عرب، فلان آیه را می خواند منظورش این است. این فهم ظاهر آیه و اخذ به ظاهر آن است. باید این ظاهر را فهمید تا قدم بعدی که تفسیر است آغاز شود.

تفسیر عبارت است از توجه به اهداف و مقاصد آیات، که آنها برای تحقق چه هدفی نازل شده اند و چه مقصد و هدفی را تعقیب می کنند. کشف، دریافت و مطالعه روی مقاصد و اهداف آیه و آیات و سوره‌ها کاری است که در تفاسیر به آن پرداخته نشده است. چون آیات که نازل شده یک منشأ داشته و یک هدفی را تعقیب می کند و ما عموماً روی مقصد آیات مطالعه نمی کنیم. البته روی منشأ آیات مطالعات گسترده‌ای شده است. مثلاً سبب نزول، شأن نزول، اسباب نزول، یعنی همان رویداد یا حادثه‌ای که باعث شده این آیه یا آیات درباره‌ی آن واقعه نازل شود. شاید دهها کتاب مستقل و صدها بحث شأن نزول در ضمن کتاب‌های علوم قرآنی و هزاران مطلب شأن نزول در ضمن تفسیرها آمده است. البته بیان شأن نزول فوایدی و اهمیتی دارد و بالأخره می‌رساند که این رویداد باعث شده این آیه نازل شود.

لکن سؤال بعدی این است که این آیه برای چه آمده و اهداف نزول آن چیست؟ روی هدف مطالعه نشده است. سخن حضرت امام (ره) این است که ما باید روی مقصد آیات مطالعه و بررسی کنیم. وظیفه‌ی مفسر این است که بگوید این آیه مقصدش چیست؟ مثلاً این آیه‌ی شریفه وقتی به پیامبر می‌فرماید: «قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی...» این چه مقصدی داشته که خداوند به پیامبرش امر می‌کند که اعلام کن به مردم من بشری مثل شما هستم. آیا چون پیامبر، به چشم مردم بزرگ می‌آمد و ابهت داشت، و این باعث می‌شد

که مردم نتوانند حرفشان را با او در میان بگذارند و صحبت خودشان را نکنند و مراجعه درستی با پیامبر داشته باشند. به پیامبر می گوید: اعلام کن که من نیز مثل شما در خلقت ظاهری، فردی از انسانها و از شما هستم.

البته با این طرح تفسیری وظیفه‌ی مفسر نیز عوض می شود، زیرا بر طبق بینش سنتی و عادی در باب تفسیر، وظیفه‌ی مفسر آن است که پرده از محتوی و معنای آیه بردارد و مفهوم واضح و روشنی را از آیه در ذهن مخاطب القا کند، و یک کار علمی-آموزشی انجام دهد. همین که مخاطب فهمید این آیه چه می گوید، کار او پایان یافته تلقی می شود. در حالی که حضرت امام دو وظیفه‌ی دیگر برای مفسر می افزاید:

اول، این که مفسر وظیفه دارد که از مقصد آیات نیز پرده بردارد.

دوم، این که مفسر کوشش کند تا افراد را به طرف آن هدف حرکت دهد، و نزدیک کند، و همچنین تلاش کند تا مضمون آیه را در جامعه تجسم بخشد. بنابراین مفسر تنها یک کار علمی-پژوهشی انجام نمی دهد. بلکه با کوشش خود در راه عملی ساختن معنای آیه، به هدایت و سازندگی انسانها کمک می کند و اینجاست که مفسر چهره عوض می کند و به یک مربی، مجاهد و فردی که در قبال دیگران و جامعه احساس مسئولیت می کند، تبدیل می شود، و دیگر به هیچ وجه نمی تواند نسبت به مقاصد و اهداف آیات و قرآن کریم بی تفاوت باشد، زیرا هدف مفسر از هدف قرآن کریم جدا نیست. بلکه مفسر لازم است در افق قرآن قرار گیرد، و دیگران را در راستای تحقق اهداف قرآن را قرار دهد. و احساس مسئولیت کند که چرا قرآن مهجور مانده است و اهداف آن عینیت پیدا نکرده است. از باب نمونه خداوند داستان ابلیس را می آورد تا انسانها از صفات پست و تکبر نجات پیدا کنند، نه اینکه فقط آن داستان را بفهمند. هدف کلی از تمام آیات این است که انسانها به کمال برسند و مفسر نیز باید آن هدف را تعقیب کند؛ و با موعظه و بیان تاریخ و توجه و تذکر به آخرت و بهشت و جهنم، قلبها را از خواب غفلت بیدار کند و کاروان دلها را به سوی خداوند به حرکت درآورد.

علاوه برآنچه گفته شد، در پرتو این بینش تفسیری، زبان و مخاطب تفسیر نیز عوض می شود، زیرا در تفاسیر دیگر برای فهم معنا با عقل انسانها گفت و گو می شد چون عقل است که معنای آیه را می فهمد. اما تفسیری که کشف مقصد و مقصود آیات را وجهه‌ی همت خویش قرار داده است، با دل انسانها ارتباط برقرار می کند و با آن به صحبت

می پردازد، و در اینجا است که عشق به دلدادگی در نهاد آدمیان ایجاد می شود و با شور و شیدایی در راه معبود و معشوق حرکت می کند و به عبادت خدا و عمل صالح و کمک به انسانها می پردازد.

ایشان می فرمایند: «قرآن باید این چنین تفسیر شود و این را از بدیهیات و مسلّمات می دانند، و چون ما به قرآن توجه کافی نداشته ایم، از آن دور افتاده ایم. اگر انسان خطش عوض شود ممکن است هزاران سال روی این خط غلط حرکت کند.» یکی از تأسف های دیگری که ایشان نسبت به قرآن کریم دارند، این است که قرآن را از عترت جدا کردند و ایشان به صورت: «انا لله و انا الیه راجعون» این مطلب را ذکر می کنند. «همین که جدایی قرآن و عترت حاصل شد، خط عوض شد و مسیر انحراف آغاز شد. آن وقت تمام کارهایی که روی قرآن کریم انجام شد و بیش از هزار سال زحمت کشیدیم، می بینیم که روی آن خطی که باید کار کنیم، کار نکرده ایم. شما فکر کنید این همه کوشش و مجاهدت که پیرامون قرآن شده اگر روی خط صحیح انجام می شد، چه کشف هایی از آیات قرآن می شد و چه مطالبی راجع به قرآن گفته می شد و چه سازندگی هایی صورت می گرفت.» حضرت امام (ره) در بیان تفسیر و وظیفه مفسر در کتاب «آداب الصلوة» می فرمایند:

به عقیده ی نویسنده تاکنون تفسیر برای کتاب خدا نوشته نشده. به طور کلی معنی «تفسیر» کتاب آن است که شرح مقاصد آن کتاب را بنماید؛ و نظر مهم به آن، بیان منظور صاحب کتاب باشد. این کتاب شریف، که به شهادت خدای تعالی کتاب هدایت و تعلیم است و نور طریق سلوک انسانیّت است، باید مفسر در هر قصه از قصص آن، بلکه هر آیه از آیات آن، جهت اهدای به عالم غیب و حیث راه نمایی به طرق سعادت و سلوک طریق معرفت و انسانیّت را به متعلّم بفهماند. مفسر وقتی «مقصد» از نزول را بما فهماند مفسر است، نه «سبب» نزول به آن طور که در تفاسیر وارد است. در همین قصه ی آدم و حوا و قضایای آنها با ابلیس، از اول خلقت آنها تا ورود آنها در ارض، که حق تعالی مکرر در کتاب خود ذکر فرموده، چقدر معارف و مواظ مذکور و مرموز است و ما را به چقدر از معایب نفس و اخلاق ابلیسی و کمالات آن و معارف آدمی آشنا می کند و ما از آن غافل هستیم.

بالجمله، کتاب خدا، کتاب معرفت و اخلاق و دعوت به سعادت و کمال است؛

کتاب تفسیر نیز باید کتاب... اخلاقی و مبین جهات عرفانی و اخلاقی و دیگر جهات دعوت به سعادت آن باشد. مفسری که از این جهت غفلت کرده یا صرف نظر نموده یا اهمیت به آن نداده، از مقصود قرآن و منظور اصلی انزال کتب و ارسال رسل غفلت ورزیده. و این یک خطایی است که قرن‌هاست این ملت را از استفاده از قرآن شریف محروم نموده و راه هدایت را به روی مردم مسدود کرده. ما باید مقصود از تنزیل این کتاب را قطع نظر از جهات عقلی-برهانی، که خود به ما مقصد را می‌فهماند، از خود کتاب خدا اخذ کنیم.

**بینات: توجه به مقصد آیات چه نتایجی را نصیب انسان می‌کند؟**

\* برای این کار چند فایده می‌توان برشمرد: اول: این که پی به عظمت قرآن کریم می‌بیریم، ایشان جملات زیادی در این باره دارند که عظمت هر کلامی بستگی به عظمت اهداف آن کلام دارد، اهداف بلند، نشان دهنده‌ی بلندی آن کلام است. ما اگر مقصد آیات را کشف کنیم پی به عظمت خود آیات می‌بریم، یعنی در واقع ما از آثار و اهداف بلند قرآن، شخصیت خود آیات را می‌فهمیم.

دوم: تعیین قلمرو دین و شناخت گوهر دین، اگر ما بیایم مقاصد قرآن را دسته‌بندی و کشف کنیم، گوهر دین را به دست می‌آوریم. مثلاً نسبت به حاکم چه صفاتی را می‌پسندد، نسبت به جامعه‌ی دینی چه اهدافی را تعقیب می‌کند، قلمرو دین را در همه زمینه‌ها می‌توانیم به دست بیاوریم.

سوم: اینکه بین قرآن و مردم یک ارتباط متقابل است، قرآن باعث می‌شود مردم ساخته و هدایت شوند و همین مردم از ارزش‌های قرآنی دفاع می‌کنند. حال اگر ما اهداف را در آوردیم، مردم خود بخود می‌فهمند که بر چه اساس باید ساخته شوند و از چه ارزش‌هایی باید دفاع کنند.

چهارم: که شاید مهم‌ترین حرف در این باب باشد، دریافت شخصیت قرآن کریم است.

قرآن کریم هیأت مجموعی و هیأت کامل جمع‌ی دارد. با دست یافتن به مقصد آیات و سوره‌ها و قرآن کریم و مطالعه‌ی مجموعی روی آن، می‌توانیم چهره‌ی زیبای قرآن کریم را به طور کامل از بیرون مطالعه کنیم. مثلاً اگر ما یک انسانی را نگاه کنیم. اگر کسی همه این انسان را نبیند بلکه فقط دست او را لمس کند، می‌گوید: انسان آن است که حرکت

● قرآن کریم هیأت مجموعی و هیأت کامل جمعی دارد. با دست یافتن به مقصد آیات و سوره‌ها و قرآن کریم و مطالعه‌ی مجموعی روی آن، می‌توانیم چهره‌ی زیبای قرآن کریم را به طور کامل از بیرون مطالعه کنیم.

می‌کند. اگر فقط اندیشه انسان را ببیند می‌گوید: انسان آنست که فکر می‌کند. اگر فقط چشم او را ببیند می‌گوید: انسان آن است که می‌بیند. ولی دیدن این اجزا اصلاً زیبایی دیدن آن مجموعه را ندارد. انسان یک مجموعه‌ای است که فکر، چشم، عقل، حرکت و... دارد؛ و دیدن جلوه‌ی کامل از نمای وجود شخصی، با احساس یک بعدی و تک بعدی امکان ندارد، بنابراین ما باید مجموعه را دریابیم و با دریافتن مجموعه به این هیأت جمعی نگاه کنیم تا شخصیت قرآن برای ما ظاهر شود. و اگر ما روی مقصد آیات مطالعه کردیم می‌توانیم به شخصیت جمعی از قرآن کریم برسیم.

مناسب است اشاره کنم که وقتی مفسر روی مقصد قرآن کار می‌کند، می‌تواند روی چهار محور کار کند: مقصد آیه، مقصد آیات، مقصد سوره، مقصد کل قرآن کریم. این چهار محور کار مفسر قرآن کریم است.

بیتات: اکنون با توجه به توضیحاتی که در زمینه‌ی تفسیر به اهداف و مقاصد از حضرت امام نقل کردید بفرمایید که الحیة چگونه به این مهم دامن زده و چگونه به این موضوع پرداخته است.

\* اگر نگاهی گذرا به الحیة داشته باشیم، می‌بینیم در ذیل موضوعات، آیات می‌آید، بعد روایات می‌آید. موضوعات به صورت باب آورده شده و با عنوان کلی فصل از هم جدا شده است و پس از پایان هر فصل، عنوان «نگاهی به سراسر فصل» نگاهی کلی به فصل دارد و گاه خلاصه‌ای از فصل و نتایج و مقاصد آن را بیان می‌کند. با دقت در این بخش الحیة در می‌یابیم که تکیه‌ی ما در اینجا به این «نگاهی به سراسر فصل»‌ها است. نظر نهایی این است که مقصد و مقصود از مجموع آیات و روایات را در اینجا بیان کند، به گونه‌ای که خواننده اگر در آن دقت کند، خودش را در مقصد آیات قرار داده و با اهداف آیات آشنا شده است. مثلاً در باب شناخت که پنجاه فصل دارد، یا در باب ایمان، یا در

باب اصول کلی رسالت انبیا، یا در باب رسالت علما، یا در باب مسایل اقتصادی که فصل‌هایی باز می‌شود، چهل تا، پنجاه تا فصل باز می‌شود، بعد که تمام می‌شود می‌گوید: «نگاهی به سراسر فصل». در واقع یک نگاه کلانی دارد به تمام فصل‌ها. مثل این که شما در کنار یک باغ بایستید و به منظره‌ی ایجاد شده از باغ نگاه کنید. این غیر از آن است که بروید پای یک درخت بنشینید و مطالعه کنید. فصل‌های آنجا هم مثل درختی است که کاشته می‌شود، مثل گلی است که در زمین می‌روید، ولی وقتی که می‌گوییم «نگاهی به سراسر فصل»، یعنی نگاهی کلان، و وسیع در مجموع، که از این مجموع ما چه می‌فهمیم؟ وقتی به مجموعه نگاه می‌کنیم، اسباب، نتایج، آثار، مقصد، و اهداف از آن بیرون می‌آید. به گونه‌ای که اگر نگاهی به سراسر فصل را جدا کنیم و از الحیة بیرون بیاوریم، نقصی پدید می‌آید، برای گروهی که حوصله‌ی مثلاً دیدن روایات و آیات و چند تا روایت در یک باب را ندارند، و می‌خواهند بدانند نظر اسلام در اینجا چیست؟ می‌خواهند خلاصه و فشرده‌ای از نظر دین مثلاً در باب شناخت بدانند خود این مجموعه به خوبی می‌تواند نشان دهد که نظر اسلام در این باب چیست، یا در باب ایمان، اقتصاد و... چیست؟ برای کشف دیدگاه‌های کلی، نشان دادن مسایل کلی اسلام خود اینها مفید و بسیار جامع‌الاطراف است. اگر اینها جدای از الحیة، کنار هم قرار بگیرند، می‌توانند به طور فشرده یک موضوع مثلاً دویست صفحه‌ای یا صد صفحه‌ای را در پنج صفحه نشان بدهند. و اگر کسی هم خواسته باشد تفسیر کند آیات را به مقاصد و اهداف، چنین کاری باید بکند. یعنی بعد از آن که واژگان را بیان کرد و آیه را تفسیر کرد، بگوید مقصود از این آیه چیست و چه اهدافی را این آیه تعقیب می‌کند. نظیر این کاری که آقایان در پایان هر فصل انجام دادند. می‌بینید که امام دو وظیفه برای مفسر بیان کردند، و دقیقاً آن دو وظیفه در کار این آقایان تبلور دارد. وظیفه‌ی اول این بود که کشف اهداف و مقاصد آیات را بکند. وظیفه‌ی دوم این بود که مفسر کوشش کند، که این مفاهیم تجسم پیدا کند. و اگر کسی در این بخش الحیة دقت کند، تمام این‌ها، بیاناتی سرشار از احساس مسئولیت، گدازنده و وادار کننده‌ی انسانها به عمل است.

منتها تفاوت سخن حضرت امام با کار الحیة این است که آن فقط بیان و یک طرح است. ضمن اینکه بیان یک طرح هم آسان نیست. و خودش ارزش بالایی است. بخصوص طرحی که از ضوابط و قواعد علمی برخوردار باشد، چهارچوب دار باشد و با

مطالعه و سابقه‌ی طولانی همراه باشد و از یک فرد پخته در مسایل مختلف صادر شده باشد. ولی طرح تا به عمل برسد، قواعد و ضوابطی را می‌طلبد که این هم دشواری‌هایی دارد. ولی اگر طرحی به اجرا نرسد، فراموش می‌شود و از بین می‌رود. زیرا آنچه به یک طرح جنبه‌ی ماندگاری می‌دهد و می‌تواند بین پژوهشگران، در محافل علمی و پژوهشی مطرحش باشد، دو چیز است. یکی این است که آن طرح مورد فحص و گفت‌وگو قرار بگیرد و دوم این که آن طرح عملی شود.

برای این که تفاوت این مسأله کاملاً آشکار شود، تفسیر المیزان را به عنوان نمونه عرض می‌کنم، چرا که، تفسیر المیزان تجسم یک طرح تفسیر قرآن به قرآن است البته نه به معنای حذف روایات در مقام تفسیر، چون تفسیر قرآن به قرآن در شماری از آیات عملی است نه همه‌ی قرآن، و از این جهت علامه طباطبائی بحث‌های «روائی» فراوان در المیزان آورده است. علامه در ذهنش آمده تفسیر آیه به آیه، آیات به آیات، قرآن به قرآن، بعد براساس آن طرح، یک دوره قرآن را تفسیر کرده است. اگر این کار در مرحله‌ی طرح بود، ضمن این که حرفی بود و عظمت داشت، ولی آن کجا تا این که یک دور تجسم پیدا کرده است. طرح حضرت امام هم واقعه‌ش، سر و صدایش، از بینات درآمده، و بینات باعث شد که اصلاً بفهمند امام در وادی قرآن حرف تازه دارد. اگر حرف امام که در حد یک طرح بود، یک تفسیری از قرآن، یا چند جزئی هم برآن اساس نوشته شده بود، دیگر این طور مغفول نمی‌ماند. ولی در الحیة این طرح عملی شده است و مؤلفان آن کاملاً توانسته‌اند مقاصد آیات و اهداف آن را کشف و بیان کنند. و دیگران باید به اینکار ادامه بدهند.

اتفاقاً من بررسی ذهنی می‌کردم، دیدم بین کتاب‌هایی که شبیه این طرح تألیف شده چنین چیزی در الحیة ابتکاری است. شما «میزان الحکمة» را نگاه کنید، «سفینة البحار» را نگاه کنید، خود «بحار الانوار» را نگاه کنید. در پایان ابواب این گونه نیست، که بگویند نگاهی به این باب. تنها در الحیة است که چنین کاری شده است و کار ابتکاری و جدید و نویی است، که دیگران چنین کاری را انجام ندادند. البته دشواری این راه را هم باید بدانید که شما یک باب را روایاتش را ببینید. بعد دید کلان داشته باشید، و بتوانید در ذهن جمع کنید اینها را. باب بندی و فصل بندی کنید و بعد، نتیجه و اثر، درست کنید. این کار، یک مغز کلان‌نگر می‌خواهد. یک فکری که پای جزئی می‌ماند و نمی‌تواند مجموعه‌ی اینها را بریزد در لا براتوار ذهن و یک نتیجه‌گیری بکند، نمی‌تواند چنین کاری

بکند و در الحیة چنین کاری بزرگی انجام شده است. متأسفانه با این کار بزرگ الحیة، - «نگاهی به سراسر فصل» - خیلی‌ها آشنا نیستند.

**بیئات:** بنابر آنچه فرمودید، آیا اگر که این نگاه‌های به سراسر فصل نباشد، باز هم الحیة نشان دهنده‌ی این سخن هست؟

\* **تخیر.** ببینید اگر این «نگاه به سراسر فصل»‌ها نباشد، می‌شود گفت که اینها مقاصد آیات را موضوع قرار دادند، ولی به بیان نیاوردند. و تا به بیان نیاید افراد پی نمی‌برند.

**بیئات:** اگر آیات را جمع می‌کردند و روایات نبود و باز این نگاه به سراسر فصل‌ها بود، فایده‌ای داشت؟

\* **نه،** نمی‌توانست کشف کند. یعنی اینها تِزِشان این است که در پرتو روایات می‌شود، مقصد آیات را کشف کرد. با آیات، روایات و بیاناتی که خودشان دارند، مجموعاً کشف مقاصد می‌شود.

**بیئات:** یعنی در واقع اگر به حدیث ثقلین بخواهیم عمل کنیم، کشف اهداف و مقاصد می‌شود و الا نمی‌شود.

\* **بله،** اگر کسی خودش به آیات نگاه کند و در واقع روایات را کنار بگذارد، این مثل این می‌ماند که از یک زاویه‌ی تنگ به مقاصد و اهداف نگاه کند، نمی‌تواند چهره‌ی کامل اهداف و مقاصد را به دیگران نشان دهد. این مطلبی است که می‌شود گفت در الحیة انجام گرفته است.

**بیئات:** تا الآن آنچه را که درباره‌ی الحیة لازم بود، صحبت شد و جوانب مختلف آن بررسی شد. لکن کار به این بزرگی که انجام می‌شود، در کنارش پیشنهادات، انتقادات و کارهای دیگری ممکن است به ذهن افراد برسد. به نظر شما چه کارهایی را بعد از این می‌شود در مورد الحیة انجام داد، و چه کارهایی باقی مانده که یا مؤلفان بزرگوارش مهلت پیدا نکردند و یا آن موقع انگیزه‌ی خاصی در این موارد نداشتند.

\* **عرض کنم** یکی از بزرگ‌ترین کارهایی که درباره‌ی الحیة مانده این است که مؤلفان توفیق پیدا کنند، این کار را به اتمام برسانند. یعنی الحیة ارزش خودش را کم کم به دیگران نشان می‌دهد و جای خودش را باز می‌کند و این زحمتی که مؤلفان کشیدند، دیگر کسی چنین زحمتی نخواهد کشید و کار را با این متانت و با این قدرت و قوت ادامه نخواهد داد و تنها خود اینها هستند که باید این ابتکار را به اتمام برسانند. بنابراین در اولویت کار



الحیة، یکی تکمیل و متمیم بقیه‌ی مباحث جلدهای آینده‌ی الحیة است، که تا چهارده جلد وعده داده شده و امیدواریم که مؤلفانش توفیق پیدا کنند و اینکار را تکمیل کنند. از این مسأله که بگذریم چندین پیشنهاد دیگر می‌شود مطرح کرد:

یکی این است که الحیة نمایه‌سازی بشود. موضوعات بسیاری غیر از موضوعاتی که عنوان گذاری شده، در این کتاب آورده شده و اینها را کسی نمی‌داند که کجاست. باید موضوع‌شناسی دقیقی از الحیة انجام بگیرد و بعد از این که موضوع‌شناسی شد، با موضوعاتی که خود الحیة عنوان دارد، به صورت فهرست الفبایی تنظیم شود تا مراجعه برای دیگران آسان باشد. دوم: معجم آیات؛ که «بیّنات»، در این راستا گامی برداشته و در همین شماره‌ی ویژه آمده است.

اهمیت این کار بدان جهت است که امروز در ایران معاصر ترجمه‌ی قرآن کریم رونق و رواج خیلی خوبی پیدا کرده، و این مسأله‌ی با میمنت و مبارکی است. چندین ترجمه‌ی مهم در همین ده سال اخیر برقرآن کریم نوشته شده است، که از طرف ادیبان بزرگ، دانشمندان، انسان‌های با سواد و اهل فن بوده است. لکن یک سری خلأها در ترجمه‌ها به چشم می‌خورد. از جمله خلأها این است که برخی نویسندگان هستند که در جنبه‌های دانشگاهی، ادبیات روز، ید طولانی دارند، اما در باب ادبیات عرب و ظرایف و نکته‌های نهفته در ادبیات عرب چندان کاری نکرده‌اند. یعنی زبان فارسی را تا حد هنری بسیار بالایی خیلی خوب می‌دانند. اما زبان عربی را در آن حد نمی‌دانند و یا کم می‌دانند. این در کار ترجمه، نقص است. برخی دیگر هستند که عربی‌دان بسیار خوبی هستند، ولی فارسی را خوب نمی‌شناسند. و نقد و انتقادهایی که بر ترجمه‌ها هست - که بسیاری از نقدها در خود بیّنات چاپ شده است -، به یکی از این دو جهت برمی‌گردد. می‌دانیم در الحیة، بیش از دو هزار آیه آورده شده، و توسط آقای احمد آرام ترجمه شده، مهم‌تر از آن، این است که با دقت نظر خود استاد حکیمی اینها ویراستاری شده و تطبیق شده است. و این در حالی است که استاد در وادی مسائل عربی، معانی، بیان، - در آن سطحی که در قدیم مشهد ما ادبیات را می‌خواندند - ایشان شاگرد ادیب نیشابوری بودند. ادبیات فارسی استاد هم، همه آشنا هستند با کتاب‌های ایشان، سوابق ایشان، تخصص و دقت نظر ایشان. اگر از سوی فرد چینی دو هزار آیه ترجمه شود این می‌تواند برای مترجمان قرآن محل مراجعه واقع شود، تا به لغزشگاه نیفتند. در این گونه موارد است که چون

نمی‌داند، این آیه کجای الحیة ترجمه شده، یک معجم آیات لازم دارد.

سوم: معجم روایات است. معجم روایات از چند جنبه اهمیت دارد. یک جهت این است که این روایات هر جا که آمده، با موضوعی گره خورده و مرتبط شده، و بعد گره خورده به آیاتی، به این معنا که، یعنی یک نفر آیه‌ای را خواسته باشد بفهمد، هم موضوع این آیه گیرش می‌آید و هم آیاتی که مربوط به این روایت است، گیرش می‌آید، و این مهم است که بدانیم این روایت، به کجاها مرتبط است، و چند روایت هم مضمون خودش هم در آنجا آورده شده. از این رو اگر بخواهیم بدانیم روایتی در کجای الحیة است و روایات مرتبط به آن را بدست آوریم، به این معجم نیاز داریم. جنبه‌ی دوم، جنبه‌ی ترجمه‌ی روایات است، زیرا روایات ما معمولاً ترجمه‌های ادیبانه‌ای خوبی ندارند و ترجمه‌های موجود آبرومندانه نیست. لذا اگر معجمی بر روایات الحیة نوشته شود، چنین نتایج و فواید پژوهشی را می‌تواند عائد جامعه‌ی تحقیقی بکند.

چهارم: که خود مؤلفان هم آرزوی آن را دارند و کار نشده‌ای است، تفسیر الحیة است. تألیف الحیة تا شش جلد انجام شده که امید تکمیل آن را داریم. ترجمه هم که الحمدلله در همین جلدها انجام شده، می‌ماند تفسیر الحیة که کار لازمی است که اگر بخواهند این کار در زمان خودش رونق پیدا کند و خاموش نشود، باید تفسیر شود، تا در محفلها رونق پیدا کند.

**بینات:** یعنی در واقع همان نگاه به بابها را گسترش بدهند و با تفصیل بیشتر از آیات و روایات راز کنشایی کنند.

\* بله آنها تفسیر دارد. یعنی آیه، آیه را تفسیر کنند و باب باب را تفسیر کنند. یعنی همان نگاه به سراسر فصل را، در ذیل هر باب و هر فصل بیاورند. این می‌شود تفسیر الحیة. پنجم: بیان اسرار آیات است، زیرا در الحیة گاهی، آیاتی را آورده‌اند و اشاره‌ای شده است که این آیه دارای سری است و دیگر رد شده‌اند. جا دارد که اسرار آیات الحیة هم بیان شود؛ اشارات به اسرار نوشته شود.

ششم: در مراحل نهایی، چنین کار بزرگی مثل الحیة، نیاز به یک نرم افزار جامع رایانه‌ای دارد، که بتوان از جوانب مختلف آن را بازیابی کرد و امروز هم که جهان ارتباطات است و دهکده‌ی جهانی ارتباطی است، این کار باید به وب و شبکه‌ی جهانی و اینترنت سپرده شود، که هر کس از هر جای جهان خواست پژوهش و تحقیقی در زمینه‌هایی که

الحیة در بردارنده‌ی آن است، انجام دهد، بتواند. بنابراین کار کامپیوتری و کار شبکه‌ای و اینترنتی کار دیگری است که باید برای الحیة انجام بگیرد.

**بیّنات:** جناب آقای عبد اللّٰهیان، چنان که مستحضری در بحث تفسیر مائور، وعده دادید که در خاتمه‌ی گفت و گو، درباره‌ی دیدگاه‌های اصلی مؤلفان الحیة، پیرامون روایات اهل بیت توضیحاتی بیان بفرمایید. لطفاً در این زمینه نکاتی را که در نظر دارید بفرمایید.

\* در طرح الحیة، گزینش روایات و آوردن آن‌ها در ذیل آیات، بدون معیار و بی حساب نمی باشد و آن گونه نیست که هر متنی که اسم روایت داشت، به عنوان سند معتبر و قابل عمل و استناد تلقی شود، بلکه حساسیتی در کار است، و در انتخاب آنها معیارهایی وجود دارد. منتها در معیار صحت و سقم، معتبر و مردود بودن روایت نوعاً به اشخاص واقع در سند و ناقلین توجه می شود، چنان که طریق رایج در فقه و استنباط احکام همین است، ولی نظر مؤلفان در الحیة به طور اصولی معطوف به متن روایات است، که آیا محتوا با قرآن سازگار است یا نه. سطح برخی از مطالب و معارف آنقدر بالا و بلند است، که نمی توان آنها را به غیر معصوم و خاندان وحی نسبت داد. فقه الحدیث و دانستن زبان روایات و شناخت مطالبی که از سطح دانش و بینش و معلومات مردمان صدر اسلام و فرهنگ آنان برتر بوده است در الحیة نقش اساسی دارد. اینک سعی خواهد شد، برخی از دیدگاه‌های حکیمی را - که طبعاً دیدگاه هر سه مؤلف کتاب است - در باب احادیث از برخی تألیفات وی بیاوریم:

### معیار اعتبار

#### ۱. انطباق موضوعی احادیث با آیات

پس از ذکر آیات کریمه‌ی قرآن، احادیث مبارک نبوی ﷺ، و احادیث ائمه‌ی طاهرین آمده است، احادیثی در راستای مقاصد آیات و تعالیم کتاب. و این انسجام و هماهنگی و درهم آمیختگی، به خوبی نشان می دهد که احادیث همه شرح و تفسیر و بیان و توضیح آیات قرآن و تعالیم وحی آسمانی است.

و بدینسان هم ارزش احادیث بهتر نمودار می گردد، و هم اعتبار مضامین و تعالیم آن‌ها - از باب انطباق و هماهنگی با قرآن کریم و قرار داشتن در یک خط و متضمن بودن یک تعلیم و یک جریان شناختی و عملی - تضمین می شود.

و هنگامی که حدیث، با مضمون قرآنی و تعلیم آسمانی هماهنگ و منطبق بود،

اگرچه از جهت شرح و تبیین فرقی داشت، معتبر است. و همین چگونگی در این باره بسنده است، چنان که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است:

...وانظروا امرنا وما جاءكم عنا، فان وجدتموه في «القرآن» موافقا فخذوا به...

- درباره‌ی «مکتب» ما و تعالیمی که از ما به شما رسیده است نیک بنگرید، پس اگر آن‌ها را با «قرآن» هماهنگ دیدید، به آن‌ها عمل کنید و آن‌ها را ملاک قرا دهید.

## ۲. تعاضد مضمونی با احادیث نبوی

نکته‌ی دیگر در اعتبار این مضامین و تعالیم، انطباق مضامین دیگر احادیث است با احادیث نبوی، در نوع موارد. احادیث نبوی بسیاری در این کتاب آمده و مأخذ آن‌ها ذکر شده است، و بسیاری از آن‌ها از مأخذ حدیثی مسلمین نقل شده، و پاره‌ای از مضامین آن‌ها در میان مسلمانان معروف، و برخی از الفاظ آن‌ها نیز در میان مسلمین متواتر است. احادیث نقل شده از ائمه طاهرين نیز، در نوع خود، در همان راه و همان تعلیم و همان خط شناخت و اقدام است، و همه مکتبی واحد و هماهنگ را پی می‌ریزد و ترسیم می‌کند. و یکی از مایه‌های عظمت و غنای معارف ائمه‌ی طاهرين، همین سرچشمه‌گیری این معارف است از علوم قرآنی و معارف نبوت، و به تعبیر شریف ابو الحسن رضی موسوی (گردآورنده‌ی «نهج البلاغه»):

عليه مسحة من العلم الالهي، وفيه عبقة من الكلام النبوي.

- سخنان علی علیه السلام، از فروغ علم الالهی روشن است، و از شمیم عطر آگین

کلام نبوی گلشن.

آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در حدیث «متواتر» در اسلام، فرموده است:

أنا مدينة العلم وعلی بابها.

- منم شهر علم و علی در است.

و همین است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده است:

...نحدثکم باحادیث نکزها عن رسول الله صلی الله علیه و آله.

- ما احادیثی را برای شما باز می‌گوییم که از پیامبر اکرم اندوخته‌ایم.

و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است:

ما سمعته منی فارو عن رسول الله صلی الله علیه و آله

- هر حدیثی از من شنیده‌ای آن را از پیامبر روایت کن.

### ۳. تعاضد مضمونی احادیث امامان

به بجز تعاضد مضمونی، و هماهنگی مفهومی، و انسجام تعلیمی احادیث امامان با قرآن کریم و با احادیث نبوی، خود این احادیث نیز، در داخل منظومه‌ی خویش، هماهنگی استوار و حرکتی همگون دارد، و هریک مضمون دیگری را تأیید می‌کند. و در نوع موارد، یک تعلیم، در چند حدیث، به یک عبارت یا چند عبارت، از یک امام معصوم، یا در چند حدیث، از چند امام معصوم علیهم‌السلام رسیده است. در مثل، بسیاری از مضامین و تعالیم «نهج البلاغه»، و «غرر الحکم»، در احادیث دیگری که از خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده آمده است؛ همچنین بسیاری از همان تعالیم و مضامین، از دیگر امامان نیز نقل شده است، و گاه به همان الفاظ. شما متون عمده‌ی «احادیث» را که در جلو خویش بنهید و برابر کنید به این امر به خوبی پی می‌برید، و این هماهنگی را - در نوع موارد - می‌نگرید.

و خود همین «تعاضد مضمونی»، موجب اعتماد به مضمون حدیث می‌شود، و نشان می‌دهد که این معنی، و این خط شناختی و عملی از دین پیامبر و از تعالیم معصومان است؛ به عنوان مثال، این دو حدیث را در نظر بگیرید که یکی در کتاب «نهج البلاغه»، به روایت عالم موثق معتبر، شریف ابوالحسن رضی موسوی (در گذشته‌ی ۴۰۶ هـ. ق) آمده است، و دیگری در کتاب «وسائل الشیعة»، به روایت عالم معتبر متأخر، شیخ حرعاملی (در گذشته‌ی ۱۱۰۴ هـ. ق):

از امام علی علیه‌السلام:

... ما جاع فقیر إلا بما منع غنی.

- هر جا ناداری گرسنه است حق او در دست توانگری غنی است.

از امام جعفر صادق علیه‌السلام:

ان الناس ما افتقروا، ولا احتاجوا، ولا جاعوا، ولا عروا، إلا بذنوب الاغنیاء.  
- ناداری ناداران، نیازمندی نیازمندان، گرسنگی گرسنگان، و برهنگی برهنگان، همه و همه، به گردن دارایان و توانگران است.

آری، تعالیم احادیث ائمه‌ی طاهرین، تفسیر «قرآن کریم»، و شرح و تبیین سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، و در داخله‌ی خود نیز، هریک بیانگر آن دیگری است. این است خط هماهنگ دین خدا، و مشعل فروغگستر حق، و ستون همواره برپای فضیلت و عدل.

## وحدت قرآن و حدیث در دین

حقایق و معارف بسیاری در قرآن کریم آمده است که شرح و بیان آن‌ها را جز در احادیث نمی‌یابیم، به ویژه اگر بخواهیم دچار «تأویل» (که خود تحریفی معنوی است) نشویم، و به خود حقایق قرآنی برسیم. هم‌چنین احکام دینی وارد در «قرآن کریم» (چه عبادات و معاملات، و چه اجتماعیات و سیاسیات)، بیشتر بیشتر، به صورت حکم کلی آمده است، و شرح هر کدام و بیان کیفیت عملی در مورد احکام عملی مختلف در احادیث ذکر شده است. و روشن است که انسان مسلمان تا یقین نکند که عملی به صورتی خاص از شرع وارد شده است نمی‌تواند - و جایز نیست - که آن را به عنوان «عبادت» یا «معامله» یا «اقدام سیاسی» یا «حرکت اجتماعی» انجام دهد، مثلاً اگر ما از طریق خود شرع یقین پیدا نکنیم که نماز صبح دو رکعت است، نمی‌توانیم آن را به عنوان «عبادت» بجا آوریم، زیرا بجا آوردن عملی به عنوان عبادت متوقف بر «تشریح» آن عمل است، یعنی این که کیفیت و خصوصیت آن از شرع رسیده باشد. همین‌طور است اعمال حج و عبادات دیگر، حتی عبادات مالی مانند پرداخت زکوة و خمس، و عبادات اجتماعی مانند امر به معروف و نهی از منکر، و عبادات اقتصادی مانند مبارزه با «تکاثر» و «فقر» به منظور «اقامه قسط»؛ که باید همه را به کیفیتی که از شرع رسیده است انجام داد، اگر چه به برخی از خصوصیات آن‌ها از طریق اجتهاد برسیم، که آن نیز مبتنی بر رجوع به قرآن و حدیث و کتاب و سنت است. در معاملات نیز تا ما ندانیم که فلان معامله و دادوستد، به این صورت خاص، از شرع رسیده و جایز است، نمی‌توانیم آن را انجام دهیم و مالک چیزی شویم و در آن چیز - به صورت مشروع - تصرف کنیم. و احکام تفصیلی معاملات نیز در احادیث و اخبار ذکر شده است.

بدین سان می‌نگرید که حدیث - پس از قرآن کریم - همه چیز اسلام و مسلمانان است، و بدون مراجعه به حدیث عمل بر طبق قرآن تحقق نخواهد یافت، و عبادت یا معامله‌ای بصورتی درست واقع نخواهد شد. مسلمانان در سراسر دنیای اسلام و در تمام شبانه روز - بواقع - به سنت و حدیث عمل می‌کنند، یعنی عملشان بر طبق قرآن کریم و به احکام قرآن، با ضمیمه قطعی سنت و حدیث و آن‌چه در آن‌ها درباره احکام آمده است، تحقق می‌یابد و اسلامی و قرآنی می‌شود.

بدین گونه قرآن و حدیث اگر چه به ظاهر دو چیزند، لیکن در جریان شناخت دین و

معارف و احکام دین و بقای دین و استمرار جامعه اسلامی، حقیقت ترکیبی واحدی هستند که جدایی ناپذیرند، و فعلیت هر یک فعلیت آن دیگری است، و به اصطلاح معروف دو روی یک سکه اند، و چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است، از یکدیگر جدایی ندارند. و به گفته علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (م: ۱۳۷۳ ق): «سنت و حدیث، پس از قرآن رکن دوم اسلام است و مبین حقایق قرآنی است».

### متخصصان قرآن (اهل الذکر)

قرآن کریم نیز- مانند هر چیز مهم دیگر- متخصصانی دارد که رجوع به آنان برای فهم قرآن- فهم تأسیسی یا تأکیدی- ضروری است. این متخصصان و قرآن شناسان راستین را

● بدین سان می‌نگرید که حدیث - پس از قرآن کریم - همه چیز اسلام و مسلمانان است، و بدون مراجعه به حدیث عمل بر طبق قرآن تحقق نخواهد یافت، و عبادت یا معامله‌ای بصورتی درست واقع نخواهد شد. مسلمانان در سراسر دنیای اسلام و در تمام شبانه روز - بواقع - به سنت و حدیث عمل می‌کنند.

خود قرآن کریم معرفی کرده است:

«فستلوا اهل الذکر، ان کتم لا تعلمون»

- درباره هر چه از قرآن نمی‌دانید - یا نیاز به دانستن بیشتری دارید - به اهل (متخصصان) قرآن رجوع کنید و از آنان پرسید و جويا شوید.

و این متخصصان بناگزیر باید معصوم باشند، یعنی پیامبر یا امام، چرا؟ برای این که قرآن کتابی است که به نص خود قرآن در آن اختلافی نیست، پس کسانی هم که قرآن می‌فرماید برای توضیح آیات نادانسته - یا مورد بحث و نظر - به آنان رجوع کنید باید کسانی باشند که در میان آنان و در مجموعه تعالیم آنان اختلافی وجود نداشته باشد، و دارای مکتب‌ها و مذهب‌ها و مشرب‌های مختلف نباشند؛ و چنین کسانی فقط معصومانند، زیرا به شهادت تجربه تاریخی، میان همه دانشمندان اسلامی (متکلمان، فیلسوفان، فقیهان، مفسران، عارفان، معلمان اخلاق و سلوک، عالمان سیاست و اقتصاد...)،

و در رشته‌های مختلف علوم اسلامی، همواره اختلاف نظر وجود داشته است و دارد؛ پس اگر مقصود از «اهل ذکر» مطلق عالمان اسلام باشند، قرآن کریم خود خود را نقض کرده است، زیرا اگر صاحب نظران مختلف، مرجع تبیین قرآن باشند، اختلاف نظرها درباره‌ی قرآن کریم و آیات و معارف، به قرآن کریم و آیات احکام و دیگر مرادها و مقصودهای قرآن سرایت می‌کند؛ و این خلف است.

فرض کنید، اگر ما در سنت و حدیث چیزی درباره کیفیت نماز صبح و شماره رکعت‌های آن نمی‌داشتیم، و قرار بود عالمان مسلمان آن را تعیین کنند، آیا کار به کجا می‌کشید و مسلمانان چندگونه نماز صبح می‌داشتند، و هر دسته‌ای در منطقه‌ای و اقلیمی از اقلیم اسلام - به پیروی از عالمی و فقیهی از فقیهان خویش - چگونه نماز صبح می‌خواندند؟

بجز احکام که این چگونگی (نیاز به سنت و حدیث) درباره‌ی آن‌ها روشن است، حقایق معارفی بسیاری نیز همین گونه است؛ منتهی برخی - مانند نماز صبح و شماره رکعت‌های آن - محسوس است و برخی نامحسوس، به عنوان نمونه در معارف، اختلاف فیلسوفان و متکلمان را درباره علم خداوند و اراده و کیفیت صدور فعل در نظر بگیرید، و به مباحثه طولانی و تشنج آمیز سلیمان مروزی - متکلم فلسفی مشرب خراسان در عصر مأمون - با امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و احتجاج‌های آن امام بزرگ به ژرفی بنگرید که، تجسم علم و حیانی و حافظ حقایق قرآنی، تأکید می‌کنند که اراده صفت فعل است ۱- (مانند خلق و رزق به معنای مصدری) نه صفت ذات (مانند سمع و بصر)، و یادآور می‌شوند که «إرادة غیره ... و نفي المعلوم ليس بنفي العلم، و نفي المراد نفي الإرادة أن تکون»، و سلیمان مروزی با سخنانی تناقض آمیز از پذیرش حقیقت طفره می‌رود، تا جایی که حاضران می‌خندند، و مأمون به خشم می‌آید و او را به رعایت انصاف فرا می‌خواند....

با توجه به آن چه باختصار یادآوری شد، می‌نگریم که نخستین سندی که ما را به رجوع به سنت و حدیث سوق می‌دهد، و احادیث را شالوده‌ی جنبی قرآن کریم برای شناخت اسلام می‌داند، خود قرآن است با فریاد هماره‌ی «فستلوا اهل الذکر، إن کتم لا تعلمون». و در احادیث منقول از طرق اهل سنت و شیعه مکرر یاد شده است که «اهل ذکر (متخصصان قرآن)»، معصومانند (بجز دلیل عقلی که ذکر شد).



آن چه درباره ارتباط تام و جوهری «قرآن - حدیث»، و «حدیث - قرآن»، با اشاره یاد کردیم و مقتضای «عقل» و «نقل» را در آن باره به یادها آوردیم، در سندی بزرگ و ابدی، یعنی حدیث نبوی معروف و متواتر «ثقلین» جمع بندی و بیان شده است، حدیثی بزرگ و سندی سترگ که باید آن را «منشور معیار» خواند، منشوری که معیار همواره جاودان فعلیت یابی علمی و عملی اسلام است در مجرای خالص قرآنی.

این حدیث عظیم، که مایه های آن در خود «قرآن کریم» آمده است، راه شناخت نظری و اقدام عملی اسلام را به صراحت روشن کرده، و انحصار راه را نیز یادآور شده است. متن حدیث را - اگر چه معروف است - برای تیمن می آوریم:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي.

- من در میان شما امت دو چیز (دو یادگار) گران ارج از خود به جای می گذارم، که پس از من تا وقتی که به آن دو چنگ درزنید (و از هردو با هم پیروی کنید)، هرگز گمراه نخواهید شد؛ یکی از این دو از دیگری بزرگ تر است: کتاب خداست و عترت من.

این حدیث جزو متواترات و قطعیات اسلام است. عالمان همه مذاهب آن را روایت کرده اند. اهل سنت در نقل این حدیث دست کمی از شیعه ندارند. کمتر کتاب معتبری است که این حدیث در آن نقل نشده باشد. شش جلد از کتاب عظیم «عبقات الانوار» (در چاپ اصفهان)، درباره این حدیث عظیم و اسناد فراوان آن است از طریق اهل سنت. در این کتاب، ۱۸۷ تن (از مشاهیر و حفاظ حدیث و بزرگان عالمان سنت) که این حدیث را روایت کرده اند نام برده و معرفی شده اند، و کتاب های آنان - که این حدیث در آن ها آمده است - ذکر شده است.

### تلازم قطعی قرآن و حدیث

باید نظر خردمندان را به یک نکته مهم دیگر نیز جلب کنیم؛ و آن نکته مهم این است که اگر ما به اخبار و احادیث رجوع علمی نکنیم، بجز این که به شناخت اسلام (هم در مراحل مربوط به معرفت و نظر، و هم در مراحل مربوط به اقدام و عمل)، دست نمی یابیم، و آن چه درباره اسلام بگوییم درست - یا کامل - نیست (و گاه وارونه است)، حقایق و

معارف بسیاری را نیز که در احادیث آمده است از دست می‌دهیم. و مستعدان پژوهش معارف و حقایق (که می‌دانند سرمایه جاودانی انسان جز همین طلب حقایق و رسیدن به آن‌ها چیزی نیست)، هیچ‌گاه خویشتن را از این دریای معارف محروم نمی‌دارند، چنان‌که توده‌های مردم نیز- به مراتب مختلف خود- باید از این معارف آگاه گردند، حتی در ابعاد وسیع معیشت مادی و معنی «عدالت» و حقوق انسان‌ها، تا از این حقوق مطلع شوند و آن‌ها را مطالبه کنند، و ظلم‌ها و فاصله‌های جهنمی در معیشت را به نام دین و عدالت نپذیرند.

مؤلف «مجمع البیان»، حدیث عظیمی را از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَتَانِي الْقُرْآنَ، وَ أَتَانِي مِنَ الْحِكْمَةِ مِثْلَ الْقُرْآنِ، وَمَا بَيْتَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِّنَ الْحِكْمَةِ إِلَّا كَانَ خَرَابًا؛ أَلَا فَتَفْقَهُوْا وَ تَعَلَّمُوا، فَلَا تَمُوتُوا جَهْلًا.

- خداوند به من قرآن را داد، و مثل (و هم اندازه قرآن)، حکمت داد. هر خانه‌ای که در آن چیزی از این حکمت (قرآنی و محمدی) نباشد، (از نظر هدایت به حقایق شناختی و عملی در جهت سعادت کلی) ویرانه است.

ای مردم! متوجه باشید، دین خدا (و معارف نظری و عملی آن) را درست بفهمید، و دانش آن را بیاموزید، و نادان از جهان نروید.

نیز صاحب «مجمع البیان»، در تفسیر آیه ۴۸، از «سوره آل عمران» (و يَعْلَمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ... خداوند به عیسی کتاب و حکمت آموخت...)، حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است که فرمود: «أَوْتِيَتِ الْقُرْآنَ وَ مِثْلِيهِ: بِه مِنْ قُرْآنٍ رَأَى دَادَنْد وَ دُو چندان قرآن».

اکنون آیا می‌توان از کنار این همه معارف و حقایق علمی و عملی- در جهت ساختن فرد و جامعه- چشم پوشید، و مسئله سنت و حدیث را ساده گرفت، و همواره در معرفت و شناخت دست به این سوی و آن سوی دراز داشت، و شادمانه و مغرور از دیگر مکتب‌ها و معرفت‌های قدیم و جدید و شرقی و غربی دم زد، و آن همه مسائل ظنی و اختلافی را سرلوحه معلومات و شناخت‌های خویش خود قرار داد، و حاصل عمر عقلی و شناختی خود شمرد، و از آن دریا‌های معرفت و حیانی و جنب و حیانی غفلت کرد؟ و آیا این حکمت که در خانه بزرگان بی‌نظیری در تاریخ شناخت‌های بزرگ بشری، مانند سلمان فارسی و ابوذر غفاری و میثم تمار و حبیب بن مظاهر و سعید بن جبیر و ابوحمزه ثمالی و جابر جعفی و هشام بن حکم... با آن آباد بود، کدام حکمت بود؟ (أَفَلَا تَتَدَبَّرُونَ؟) بدینسان

می نگرید، و با دیده خرد می بینید که مسئله احادیث چندان هم ساده نیست. که هر کسی بخواهد با آن برخورد کند، بلکه حدیث - پس از «قرآن کریم»، و در کنار «قرآن» - همه چیز اسلام و مسلمین است.

- نیز درباره اهل بیت، از پیامبر اکرم ﷺ چنین رسیده است:

... لا یفارقون القرآن، ولا یفارقهم القرآن، حتی یردوا علی حوضی.

- ... آنان از قرآن جدا نمی شوند، و قرآن از آنان جدا نمی شود (همواره باهمند)، تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند.

و این تعبیر که قرآن نیز از آنان جدا نمی شود، معنایش این است که هر چه از غیر آنان درباره معارف و احکام قرآنی اخذ بشود، بعین آن معارف و احکام نیست، چنان که در احادیث بسیاری این موضوع یادآوری شده است، از جمله این حدیث که صاحب «مناقب» - عالم و محدث موثق - از حضرت امام حسین علیه السلام نقل کرده است: «والمعول علينا في تفسيره: مرجع تفسير قرآن ما ییم».

پس چنان که ملاحظه می کنید، ما از طریق رجوع به اخبار و استفاده از آن ها به حقایق و تعالیم بسیاری می رسیم که وجود آن ها هم برای شناخت معارف اسلام و قرآن و هم شناخت احکام اسلام و قرآن حیاتی است. و چه بسا حقایقی که جز از این طریق به دست نخواهد آمد، چنان که در ابواب مهمی، تعالیم سازنده ای در جهت ساختن فرد و جامعه، از اخبار استفاده می کنیم که با عدم رجوع به اخبار از این تعالیم سازنده محروم خواهیم ماند؛ تعالیمی که بسیاری از خصوصیات آن ها در قرآن کریم ذکر نشده است، به عنوان نمونه: یکی از مسائل مهم در «مکتب اقتصادی اسلام» و ساماندهی به معیشت بشری و سلامت گردش مال و امکانات در دست توده ها و قشرهای اجتماعی، نفی و طرد «تکاثر» است که - از جمله - سوره «تکاثر» ناظر به آن است، لیکن در همین سوره اگر به شأن نزول آن بسنده کنیم، به حقیقت اقتصادی بسیار مهم و سرنوشت ساز نفی تکاثر نمی رسیم، و ابعاد تکاثر و مصادیق آن را در نمی یابیم، لیکن با مراجعه به اخبار و احادیث، از جمله حدیث «جنود عقل و جنود جهل» (نیروهای فعال عقل و نیروهای فعال جهل و جاهلیت)، درمی یابیم که تکاثر بطور مطلق و در هر زمان، یک پدیده جاهلی است، و حد سالم مالکیت در اسلام، حد «قوامی» مال است که در قرآن کریم ذکر شده است.

این حقیقت بسیار حیاتی را که تکاثر طرف مقابل (و به اصطلاح احادیث، ضد) «قوام»

است، ما فقط از راه حدیث درک می‌کنیم. و هنگامی که درباره اقتصاد اسلامی، بر شالوده کتاب و سنت (قرآن و حدیث) تحقیق کنیم می‌بینیم که نفی تکاثر تا کجا اهمیت دارد؟ و آن را «ضد مال قوامی» شمردن، چسان یک اصل بنیادین، سازنده و سرنوشت آفرین در «جامعه سازی قرآنی» را پی می‌نهد؟ و اگر به آن توجه نشود، حضور «قسط» در جامعه اسلامی - که هدف بزرگ قرآن کریم است: «لیقوم الناس بالقسط» - هیچ گاه و به هیچ روی تحقق نخواهد یافت.

نمونه دیگر، تعریف «عدالت» است از دیدگاه اخبار و احادیث معتبر، یعنی این که عدالت در حیات اجتماعی، به معنای رسیدن معیشت جامعه به «منهای فقر» است: «...لو عدل فی الناس لاستغنوا: اگر عدالت در میان مردم اجرا شده بود، همه بی‌نیاز شده بودند (و فقری بر جای نمانده بود)». و آیا این حدیث بزرگ - و باز هم بزرگ - تا چه اندازه اهمیت دارد؟ حدیثی که در ارتباط با آیه کریمه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...» قرار دارد، و در خود آیه به این مضمون اشاره‌ای نشده است؟ حدیثی که می‌تواند بسیاری را، که از دیدن عملکردها به سست باوری و پذیرش شبهه‌های مرموز اعتقادی سوق داده می‌شوند، از این خطر نگاه دارد؟ و دست کم با خواندن این احادیث بدانند که اصل دین و تعالیم معصومین چیزی است، و برخی از امور که با ادعای جامعه سازی قرآنی عملی می‌شود چیزی دیگر...

### آفاق معرفت‌های سترگ (دریای معارف حدیثی)

بدین گونه ما باید به آفاق بیکران احادیث و اخبار روی آوریم، و انبازان قرآن را از قرآن جدا نسازیم (که در این صورت از قرآن نیز، به نص سخن پیامبر اکرم ﷺ - بجز حکم عقل - باز مانده‌ایم)؛ و باید در محورهای بسیار مهم و حیاتی، در نظام عالی معرفت اسلامی، و تکامل شناختی انسان، از اخبار بهره‌مند شویم، چه اخبار و احادیث پیامبر اکرم ﷺ و چه اخبار و احادیث معتبر اوصیای پیامبر، که همه دنباله تعالیم نبوی و تفصیل هدایت علمی و عملی نبوت است:

(۱) تفسیر معارفی قرآن کریم:

- الف - معارف مبدئی (تفصیل معارف توحیدی).
- ب - معارف معادی (تفصیل معاد شناسی).



ج- معارف نفس شناختی .

د- معارف حیات شناسی :

یک- حیات دنیوی .

دو- حیات اخروی .

ه- معارف «لیلة القدر» .

و- معارف «حروف مقطعه» .

ز- معارف «اسمای حسنی» .

ح- معارف «اسرار آیات قرآنی» .

یک- اسرار عملی و تأثیری .

دو- اسرار مربوط به طبیعت و رازهای بس مهم .

ط- معرفت شئون استدراج و استبدال .

ی- معارف تأویلی («علم تأویل»، در کنار «علم تنزیل») .

(۲) تفسیر احکامی (فقهی) قرآن کریم :

الف- احکام سیاسی (در جهت ایجاد «نظام قرآنی»: «نظام عامل بالعدل») .

ب- احکام اجتماعی (در جهت تشکیل «جامعه قرآنی»: «جامعه قائم بالقسط») .

ج- احکام اقتصادی (مکتب اقتصاد قرآنی) .

د- احکام قضایی (اجرای عدالت محض) .

ه- احکام تربیتی (تربیت انسان قرآنی) .

رتال جامع علوم انسانی

و- احکام عبادی .

ز- احکام معاملاتی .

ح- احکام سلوکی (سلوک شرعی) .

ط- احکام جانوران و حقوق آن ها .

ی- احکام گیاهان و حقوق آن ها .

ا- احکام دفاعی .

ب- احکام بین المللی .

(۳) معرفة القرآن (قرآن شناسی) حدیثی .

(۴) معرفة النبی (پیامبر شناسی) حدیثی .

(۵) معرفة الحجة (امام شناسی) حدیثی .

(۶) معرفة العقل (عقل شناسی) حدیثی .

(۷) معرفة الانسان (انسان شناسی) حدیثی .

(۸) انسان گرایی حدیثی (تأکید بر حرمت و کرامت و حقوق انسان ها، از هر مذهب و ملت، و فلسفه عمیق انسان دوستی).

(۹) عدالت و مساوات در احادیث (که در هیچ مکتب و مذهبی بدین گونه تبیین و تأکید نشده است).

(۱۰) آسمان شناسی حدیثی .

(۱۱) کائنات شناسی حدیثی .

(۱۲) فرشته شناسی حدیثی .

(۱۳) طبیعت شناسی حدیثی .

(۱۴) احتجاجات حدیثی (وردهای مستدل بر مشرب ها و نحله های غیر قرآنی، یا قرآنی غیر خالص).

(۱۵) فلسفه تاریخ حدیثی (و شناخت ماهیت انقلاب ها و آفات آن ها).

(۱۶) علم اخلاق حدیثی و شعب آن .

(۱۷) شعر و هنر در احادیث .

(۱۸) احکام انشائی حدیثی (مکمل احکام قرآنی).

(۱۹) قواعد فقهی حدیثی .

(۲۰) قواعد اصولی حدیثی .

(۲۱) معارف ادعیه .

(۲۲) معارف زیارات، و...

در بخش دعاها و زیارت های معتبر- که اشاره کردیم- نیز، معارفی عمیق، گوناگون، افق آفرین، سازنده، حقیقت بار، عقل پرور، حیات بخش، صلاح گستر، فلاح آور، فضیلت آموز، حماسه خیز، انسانیت گرا و بشریت ساز رسیده است، که انسانیت جو یا و سالم و تعالی خواه و حقیقت گرا، در هیچ جای دیگر به آنها دست نخواهد یافت. همگان باید آن ها را با تأمل در معنی- اگر چه از روی ترجمه های خوب- بخوانند، و همواره خود و جامعه های خود را با آن ها بسنجند و بسازند...

## مرجعیت علمی اهل بیت

تا این جا به خوبی روشن گشت که مرجع استناد و شناخت حقایق قرآن و اسلام (چه معارف عقایدی و چه اصول اخلاقی و چه احکام فقهی) قرآن و حدیث است. و چون قرآن کتاب است، یعنی مکتوب و صامت است، و در «آیات احکام»، «اجمال» وجود دارد، نیاز به ترجمان و ناطق دارد. و این ناطق و سخنگوی، بنابر نص و هم اشارات قطعی خود قرآن و احادیث مسلم و متواتر نبوی،

اهل بیت هستند. ما اگر به سنت هم پایبند باشیم، بخش عمده‌ای از سنت - یعنی: احادیث معتبر نبوی - مسلمانان را، در فهم قرآن کریم و درک اسلام و استفاده از «علوم رسالت»، به اهل بیت ارجاع داده است، که در پیش اشاره شد. در این باره امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیز سخنانی بیدارگر و دردآلود و موضع آفرین دارد:

از جمله:

... هذا القرآن، انما هو خط مسطور  
بین الدفتین، لا ینطق بلسان، ولا  
بدله من ترجمان...

- این قرآن فقط یک کتاب است، و زبان ندارد، و ناگزیر باید کسی آن را بازگوید (و توضیح دهد).

و بدین گونه افاضل شیعه باید بیشتر به این امر اهمیت دهند؛ و همان گونه که در علم فقه و استنباط احکام پیرو آثار و اخبار اهل بیت هستند، در معارف الهی و معرفة النفس و سلوک متشرعانه نیز پیرو کامل و خالص اهل بیت - بر مبنای تعقل وارد در قرآن و تعالیم معصومین - باشند.

اصولاً بیان حقایق جزو حقایق است، و شرح کیفیت هر چیز جزو آن چیز است بنابراین اصل مسلم عقلی و تجربی، احادیث اهل بیت است، که در شرح و تفسیر حقایق قرآنی (در معارف و اصول شناخت‌های اعتقادی)، یا در معرفة النفس و احوال انسانی، یا در مبانی «جامعه سازی قرآنی»، یا در انقلاب شناسی و آفات آن، یا در شناخت اقتصاد و

● چون قرآن کتاب است،  
یعنی مکتوب و صامت  
است، و در «آیات احکام»،  
«اجمال» وجود دارد، نیاز به  
ترجمان و ناطق دارد. و  
این ناطق و سخنگوی،  
بنابر نص و هم اشارات  
قطعی خود قرآن و احادیث  
مسلم و متواتر نبوی،  
اهل بیت هستند.

علم معیشتی (ایجاد «جامعه قائم بالقسط»)، یا در سیاست و مدیریت انسانی (تشکیل «نظام عامل بالعدل»)، یا «قضاوت» و «اوصاف قاضی» و بسط «عدالت اجتماعی»، یا در بیان دیگر احکام الهی (فقه اصطلاحی) رسیده است، به گونه‌ای جزو قرآن و تفسیر راستین قرآن و ضمیمه لاینفک قرآن بشمار است، و به فعلیت رسیدن فهم قرآنی مسلمانان، (نه فهم‌های دیگر که هیچ اعتبار قرآنی ندارند)، و عمل به قرآن از سوی مسلمانان، متوقف بر استفاده از آن‌هاست.

و اگر همه مسلمانان به مرجعیت علمی ائمه طاهرین گردن نهاده بودند، و در برابر سیاستمدارانی که در حذف علمی ائمه نیز می‌کوشیدند می‌ایستادند، و به آن «علم صحیح» که اوصیا در اختیار امت می‌گذازند بها می‌دادند، آیا امروز - و بلکه از سده‌ها پیش از این - خود سلطان آسمان‌ها نمی‌گشتند؟ و آیا در این صورت، اکنون اقالیم قبله این‌گونه در چنگال این درندگان انسان‌نما و خون‌آشامان اتو کشیده اسیر می‌بود؟ زمینه‌های دیگر معارف و شناخت‌ها نیز همین‌گونه است، یعنی هم «علم صحیح» در آن باره‌ها به مسلمانان عرضه شده است، و هم اهل اسلام به معادن آن علم روی نهاده‌اند، و علی و آل علی را به صورت «بئر معطله» (چاه آب متروک) رها کردند،

بئر معطله و قصر مشرف  
مثل لآل محمد مستطرف

و آن نعمت بزرگ، نعمت معارف حقه‌ی و خیانی، و آن «علم صحیح» را (که امام محمد باقر علیه السلام به سلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود: آن را جز در نزد ما اهل بیت نیابید)، از دست هشتند. و یقین روزی درباره آن نعمت، مورد سؤال قرار خواهند گرفت؛ «ثم لتستلن يومئذ عن النعميم». و امام صادق علیه السلام فرمود: «نحن اهل البيت، النعميم...». بیانات: با تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید.